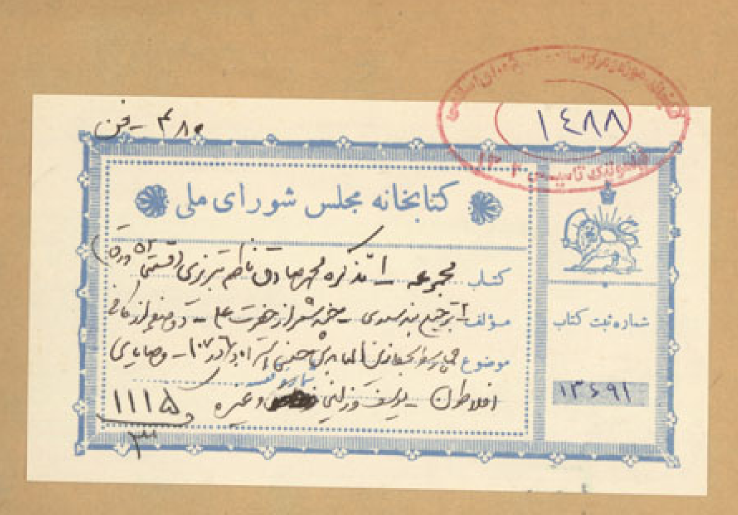
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۱۳۶۹۱
۱۱۱۵

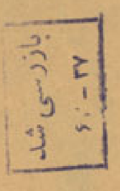
بازرسی شد

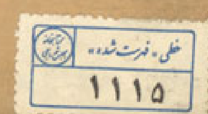
۱۱۱۵

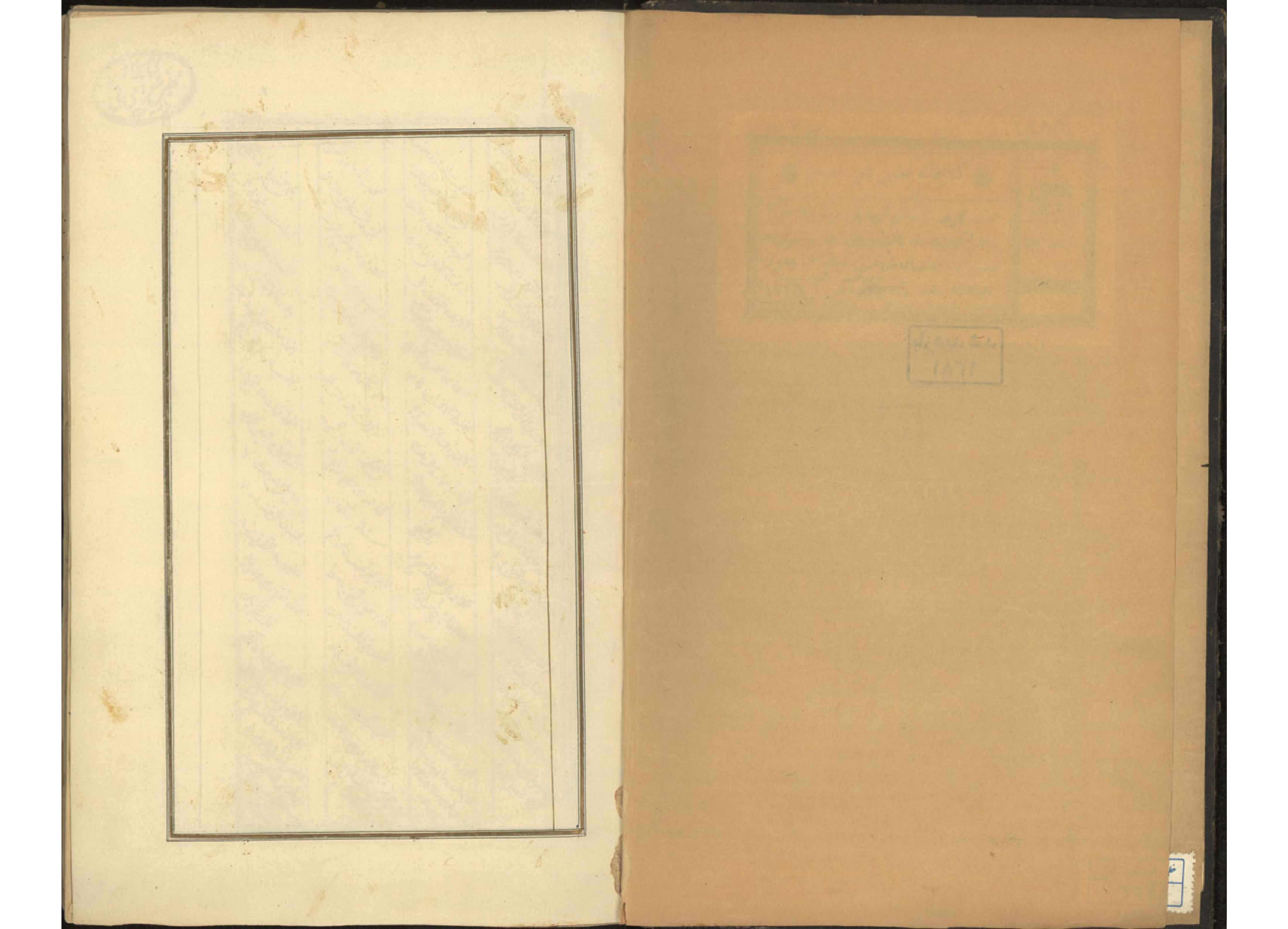

اعتقاد ابطله دون ایراد
الالفاظ الدالة علی ذلک نافیا
ایراد الالفاظ من غیر [illegible]
[illegible]
شیخ [illegible] رحمه الله
یوسف بن علی [illegible] الفقیه
[illegible] الشیخ
[illegible] جعفر بن سعید
علی الاتیان [illegible]
[illegible] الادلة [illegible]
[illegible] تفصیل الادلة

دلیت العبارة [illegible]
[illegible]
[illegible] الاعراب [illegible]
الایراد والعقیدة [illegible]
[illegible] البراهین [illegible]
فضیلة الانسان [illegible]
[illegible]
محمد بن [illegible]
محمد بن مکی [illegible]
هذا نقل [illegible]
الائمة الفضلاء [illegible]

[illegible]
الاجتهاد [illegible]
[illegible]
مسئلة [illegible]
[illegible] المجتهد [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
والله اعلم [illegible]
[illegible]

[illegible]

غمزه چو گشت از کمان ابرو گذشت
زد ره شوخی که نشنید از کسی [illegible]

صد ره از غم ره برگشت تا [illegible]

در شب [illegible] یار [illegible] از [illegible] گذشت

این روش از شیع [illegible] وصل
که ز غم [illegible] که از شوق [illegible]
گریه کنان خنده زنان [illegible]

از بسکه رفتم [illegible] نقش‌ها
[illegible] نقش‌ها

[illegible]

[illegible]

۱

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

نظران ایلچی از جملهٔ استادان است اصل وی از تبریز است

اما در شعر ... و ... شاگرد ... دیوانه

در عراق شهرت دارد ... غزل ... گفته ...

ابیات منتخب آن است

[illegible]

کمال الدین اسمعیل [illegible] فضایل [illegible] جمال الدین [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

[illegible] کمال الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابن یمین اسمش [illegible] امیر یمین الدین [illegible] سلطان محمد خدابنده [illegible] در قصبه

فریومد [illegible] ابن یمین [illegible] اخلاق حمیده [illegible]

[illegible] محققان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فغانی شیرازی استاد کامل و سخن‌سنج فاضل بوده و از [illegible]
[illegible] و جمعی کثیر فراوان استاد [illegible]
ادراک تشبیهش متفق اند که هر چند شاگرد [illegible]
شهرت کرده [illegible]
چنانچه از قصاید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] عبید زاکانی

عبید زاکانی از ظرفای مشهور است اگرچه در [illegible]
هجا [illegible] میشناسند لیکن [illegible] در زمان شاه
ابواسحق در شیراز بتحصیل علوم مشغول بوده و کلیات او [illegible]
[illegible]

[illegible]

عصمت بخاری بزرگ‌زاده بوده و در کمالات ... و نسب او به جعفر طیار بن ابی طالب می‌رسد آبا و اجداد او در بخارا
کمال عزت و احترام داشته‌اند و در سخنان حقایق ... [illegible] ... سالکان ... دیوان او ... مشهور است
که به نظر بنده رسیده ... است و از غزلیات او این ابیات ... در قلم شکسته رقم ساخت

[illegible]

حجت تخلص ... [illegible] ... علیه الصلوة والسلام ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

تمت ... [illegible] ... ۱۳۱۷ ... [illegible]

خسرو ملک سخنوری امیر خسرو دهلوی [illegible]

[illegible]

دعوی تخلص کرده هروی است و از ... [illegible] از شعرای ... [illegible] صاحب طبع بلند و نظم ... [illegible] مشهور است و این ابیات از وی ... [illegible] دیده شده مرقوم گشت

داعی شیرازی از جمله ... [illegible] سید ... [illegible] در شیراز ... [illegible] مخلصانه ... [illegible] این ابیات ... [illegible] ازوست

[illegible]

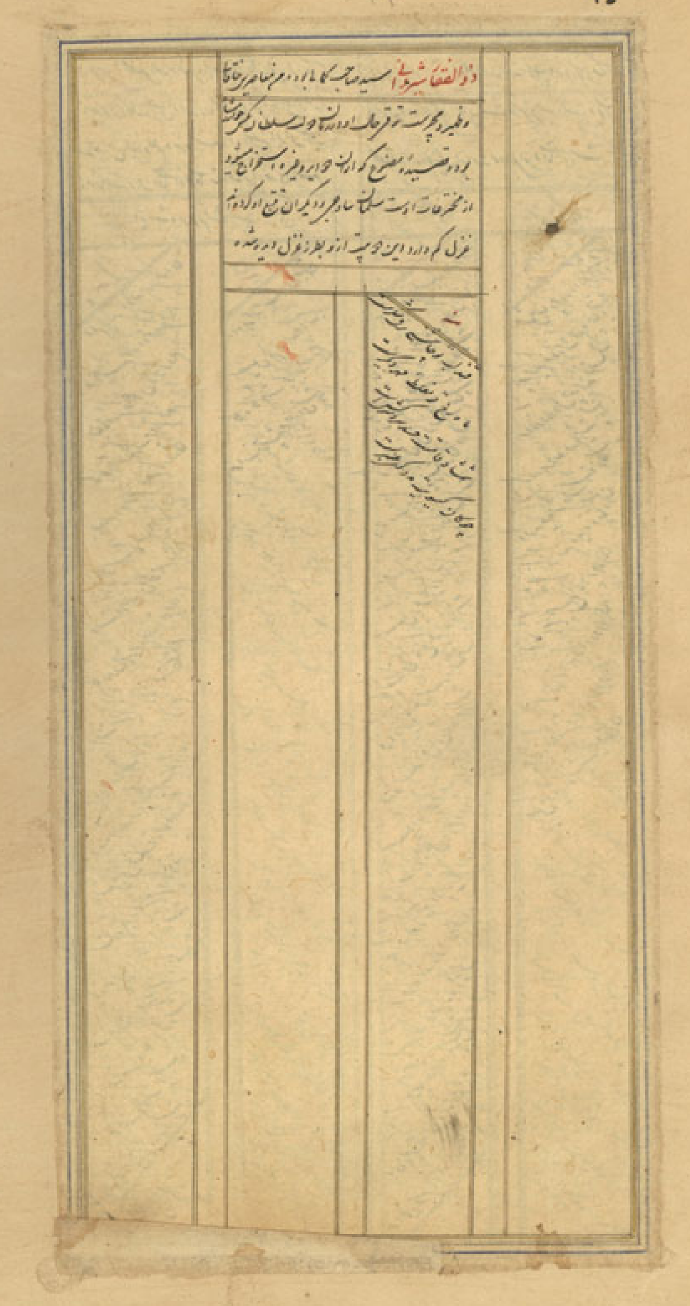

ذوالفقار شروانی سید صاحب کمال بود و مرد نامدار ...

و فقیر را محبت تو قریب با او بوده و در ... ذکر ...

بوده قصیده مصنوع که از آن ... و ... بستر ... کرده

از مخترعات اوست سلمان ساوجی و دیگران تتبع او کرده‌اند

غزل کم دارد این دو بیت از او بطرز قول دیده شده

[illegible]

داعی کاشانی در شستائی شعرا روشنست ادای او و تحقیق

[illegible]

ابیات برگزیده از غزلیات اوست

[illegible]

مسعود سعد سلمان

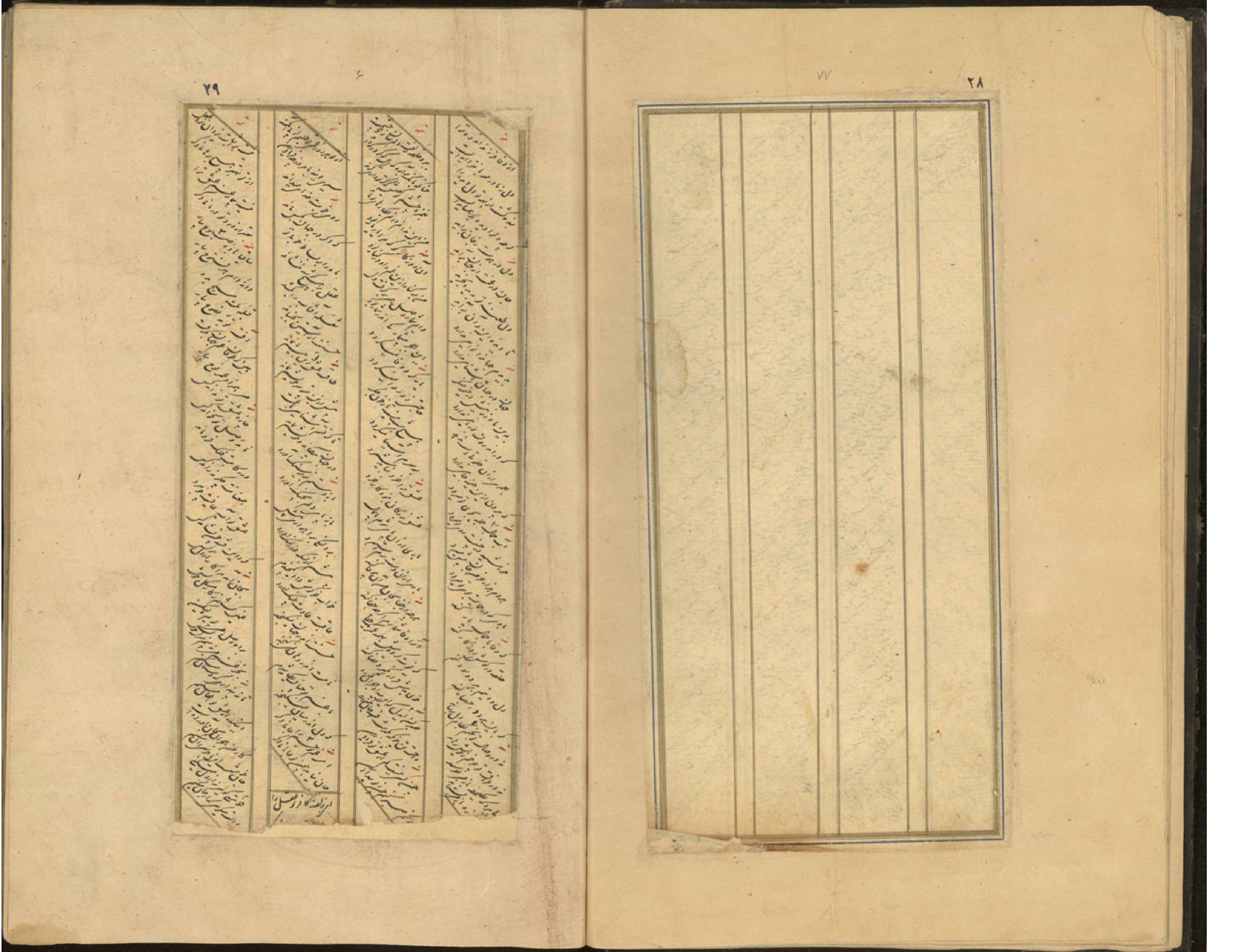

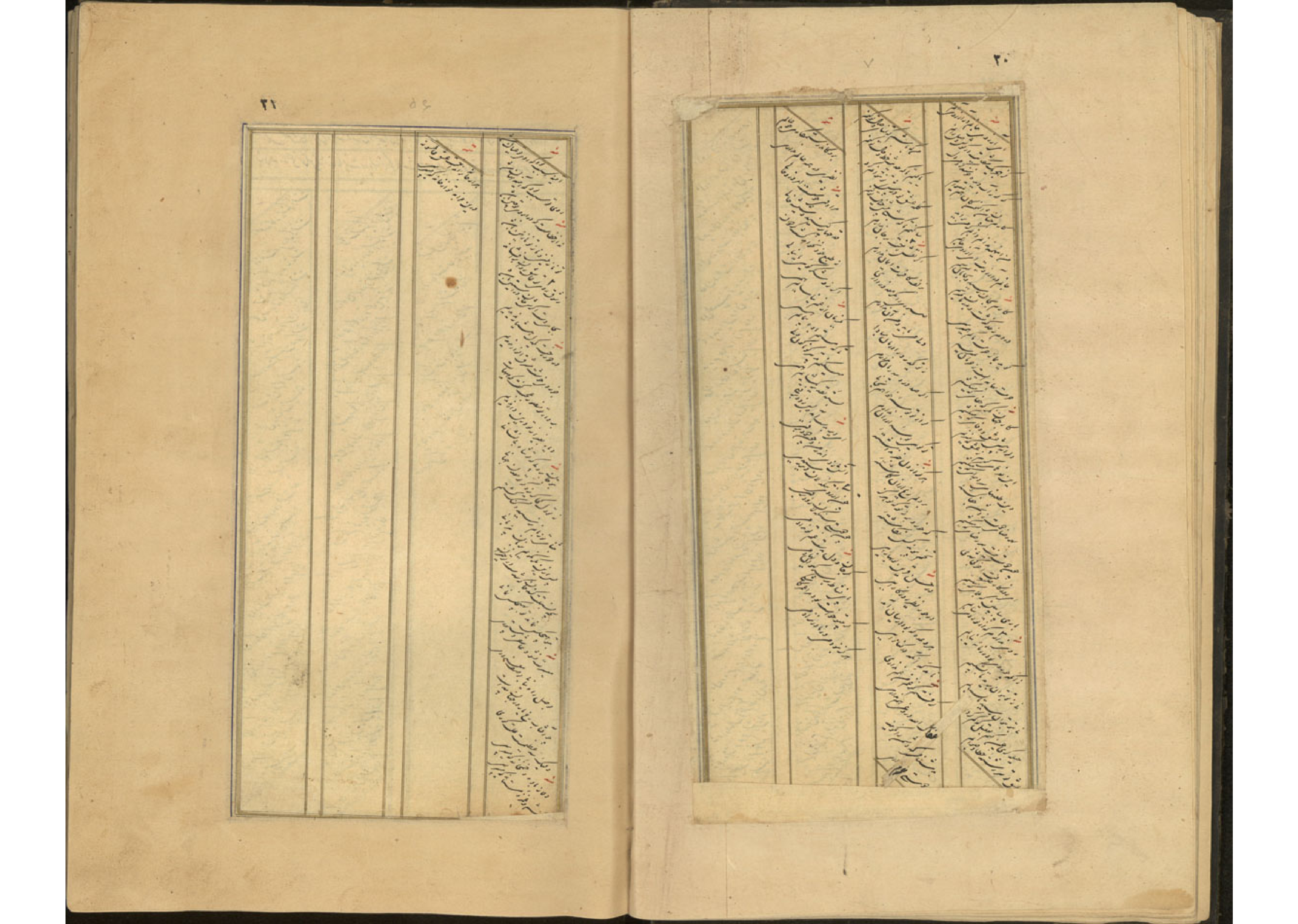

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عماد فقیه کرمانی مرد درویش و عالم و اهل حال بوده و در مسند و دیانت و صلاح ... در زمان دولت محمد مظفر خانقاه ...

خواجه عماد مرجع خواص و عوام بوده و اشعار او بسیار پاکیزه است و با خواجه حافظ معاصر بوده و شیخ آذری بسیار معتقد او است

دیوان او سه هزار بیت است لیکن تمام آن به نظر راقم نرسیده انتخاب ابیات او این ابیات که ازو یافته بیت برگزیده شده

[illegible]

جمال عصمه سید صحیح النسب و [illegible] شریف [illegible] بوده و اصل او [illegible] است و در [illegible] جمال [illegible]
وزیر [illegible] [illegible] و دیوان او [illegible]
[illegible] و این ابیات از جمله غزلیات او [illegible] است

[illegible]

سوزنی سمرقندی [illegible]

[illegible]

سلمان ساوجی از اکابر شعراست و در ساوه ... بوده و خاندان او در ... محترم بوده‌اند ... جمال الدین ...

و کلیات او ... هزار بیت است و در میان اهل کمال ... و این ابیات منتخب ... از ابیات او است ...

در سنه ... وفات ... شده و ...

... بوده و خواجه سلمان مداح او ... و قصاید ... در مدح ایشان گفته است

[illegible]

عمادی شهریاری از ولایت شهریار است ... عماد ...

عماد ... در ... شعر ... دیوان او ...

... هزار بیت است و دیوان عماد ...

... و این ابیات ... او است

[illegible]

انتخاب رباعیات

انتخاب رباعیات

انتخاب رباعیات

[illegible]

تا ذات تو [illegible]

[illegible]

رباعیات [illegible]

[illegible]

رباعیات معین [illegible]

[illegible]

سر در همه داده تا ترا خواهم

[illegible]

[illegible]

باب اول در ترقیم غزلیات و این باب مشتمل است بر دو فصل فصل اول در ترقیم منتخب غزلیات فصحای متقدمین فصل دوم

در ترقیم منتخب غزلیات بلغای متأخرین. الفصل الاول در غزلیات متقدمین چون اسامی شعرا و ابیات ایشان بر ترتیب حروف تهجی ذکر کرده

میشود پس در حرف الف اول ما را بنام نامی حکیم انوری را بر ثانی اقدم مشر چنانچه از نتایج افکار آن یگانه روزگار

در سلک تحریر در آورده بهشت ترین این ابیات کرده معنی نامه کرد و در شریف حکیم از ابیورد است من اعمال خراسان

و در روزگار سلطان سنجر بوده و در فضل و کمال محمود معاصرین خود بوده و از غیرت ملک الشعرا او رنگ امیر معزی را آن

این مکرر ثانی آن شاه و چون تقدم حکیم و امر معنی در میان عوام شهرت تمام دارد لهذا به تقریر آن اشاره نمود وفات وی در

سنه سبع و ثمانین و خمسمائه بوده و کلیات اشعارش سیزده هزار و هشتصد بیت است و این جریده منتخب غزلیات اوست

انوری شیر غابه و بزرگ قاضیت ... بکار داد یا کم التفات سینه ... الدوام غالب بجبت اهل روزگار عجبتان

و چون طالب بهر بجا در نوع ... حقیقت دقایق ... کرده ... اند که ... و اهل تشریفه بخیل ... بر طاهر و باطن خود

بصنعت و علوم حقیقی آراسته ... در معنا بجز ... آن عالم علم ... بر او ... و دیوان او شهرت است از غزلیات او

آنچه بنظر فقیر در آمده چهار هزار بیت زیاده نبوده از آنجا این چند بیت ما منتخب است

اشرف دهقان — مردی درویش طبع و فاضل بوده و دیوان او مشهور است و در علم شاگرد خواجه ...

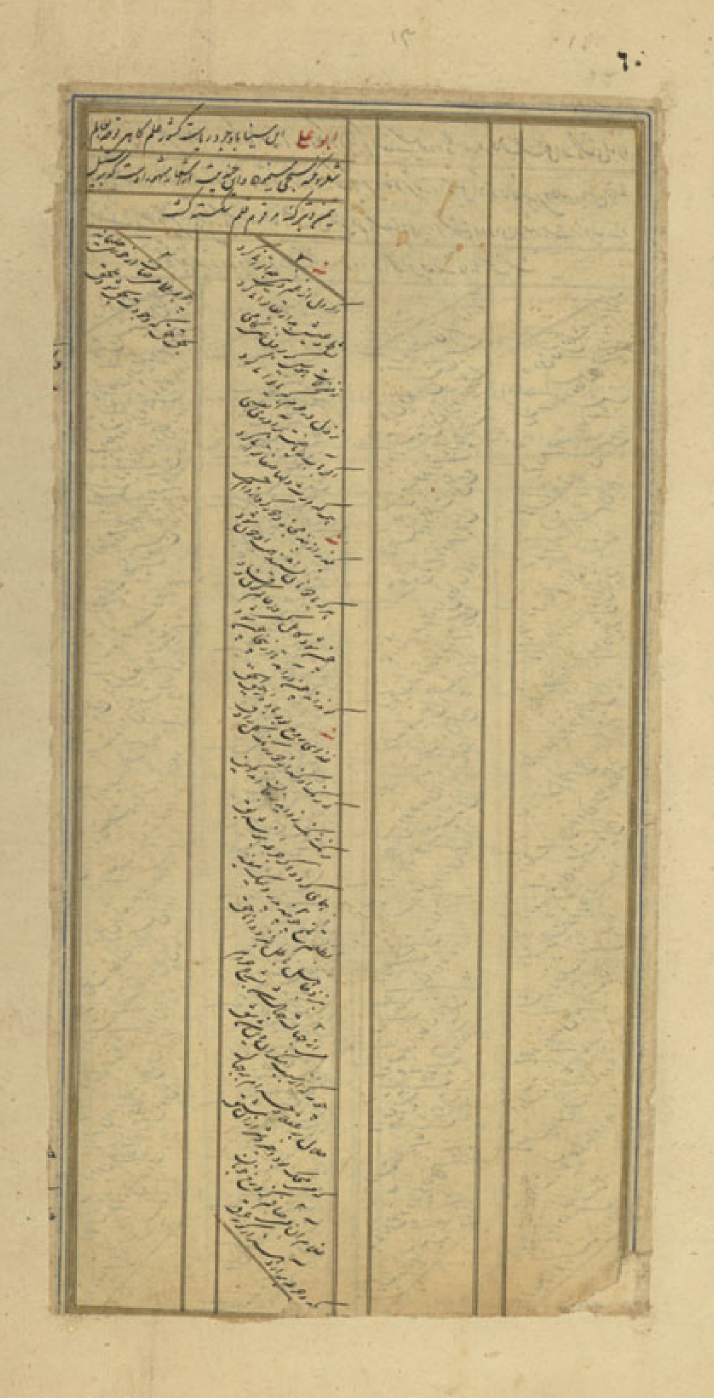

ابو علی — ابن سینا با وجود ... علم ...
شعر را نیکو ... مشهور است ...
... علم ... گشته است

انتخاب رباعیات

انتخاب رباعیات اثیر اخسیکتی

اثیر اخسیکتی از مردم اخسیکث کامل و خجسته بود و هنرمند از انواع فضایل بهره داشت چنانکه بعضی [illegible] اخسیکث

[illegible] بکار [illegible] خجند [illegible] فضایل [illegible] و اوصاف حمیده او [illegible] پادشاه و [illegible]

شرف الملک [illegible] شرف الملک [illegible] دیوان اثیر [illegible] وزیر [illegible] وزارت [illegible]

گشت و اکثر اوقات [illegible] وزارت [illegible] عاقبت [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] آورد [illegible]

چون آن [illegible] نظر [illegible] بسیر [illegible] کرد [illegible]

[illegible] اجازت [illegible]

باندک روزگاری [illegible] گشت [illegible] مختصر [illegible] دیوان اثیر [illegible] بیت است و منتخب غزلیات او این ابیات است

سنائی غزنوی کنیت او ابوالمجد و نام [illegible]

[illegible]

انتخاب رباعیات

یمینی تخلص محمد بن [illegible] [illegible]

[illegible] سلطان محمد [illegible]

مشاهیر [illegible] این ابیات از وست

[illegible]

انتخاب ابیات

[illegible]

چشم تو همچو صبا [illegible] گل

[illegible]

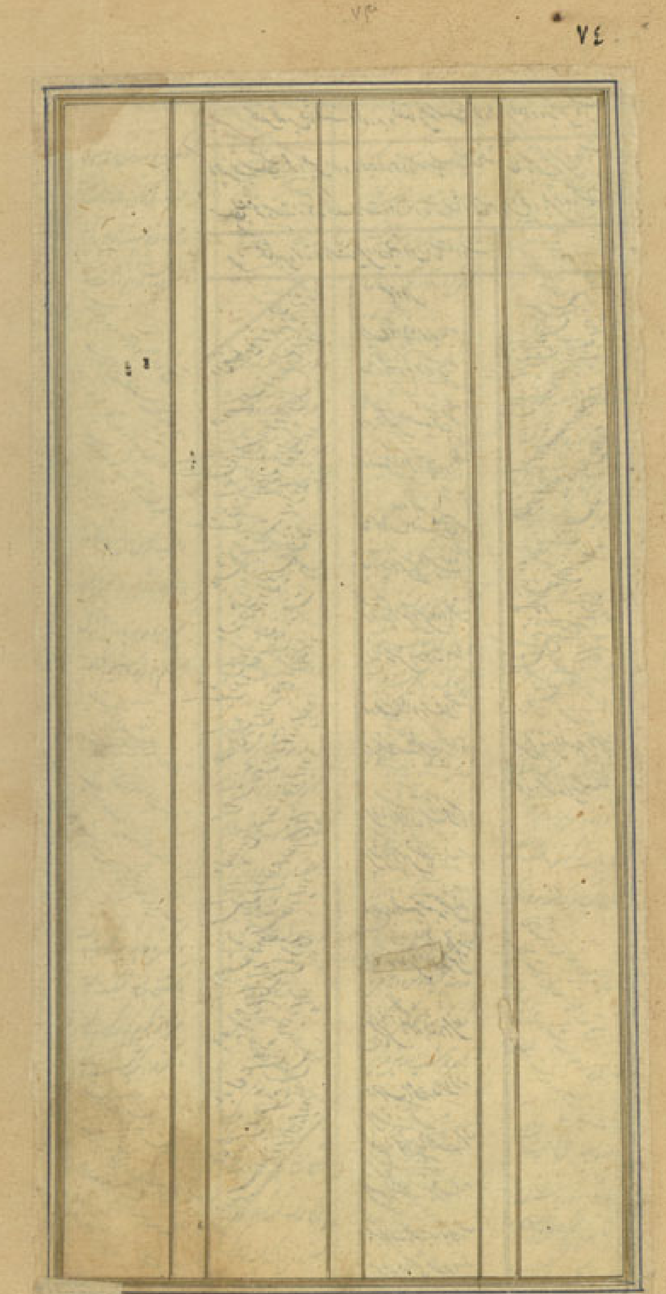

[illegible]

[illegible]

رباعی [illegible]

انتخاب رباعیات

[illegible]

رباعی

[illegible]

رباعی

[illegible]

رباعی

[illegible]

انتخاب رباعیات

[illegible]

انتخاب رباعیات

[illegible]

رباعی

[illegible]

رباعی

[illegible]

انتخاب رباعیات

انتخاب رباعیات

انتخاب رباعیات

ایضاً

انتخاب رباعیات

عمعق بخاری از استادان صاحب طرز است که ذخیرهٔ بیها
با علم و فضل خود بوده و در زمان سلطان خضر خان بوده و رتبهٔ ملک الشعرا
نظم را به آورده و بطرز قدیم که در هر جا خواند فرق کرده در بستان شعر
بسیار ماهر بوده و لیکن قول ازو کم صادر شده و این چند بیت از
غزلیات او به نظر رسیده در قلم گشت

[illegible]

عبد الواسع جبلی از شعرای معتبر است و دیوان او چهار ... اکثر آن قصیده است و قصاید او ... [illegible] ... ابیات او در نظر رسیده

مسعود ... از استادان است و اشعار معتبر ... [illegible]

[illegible]

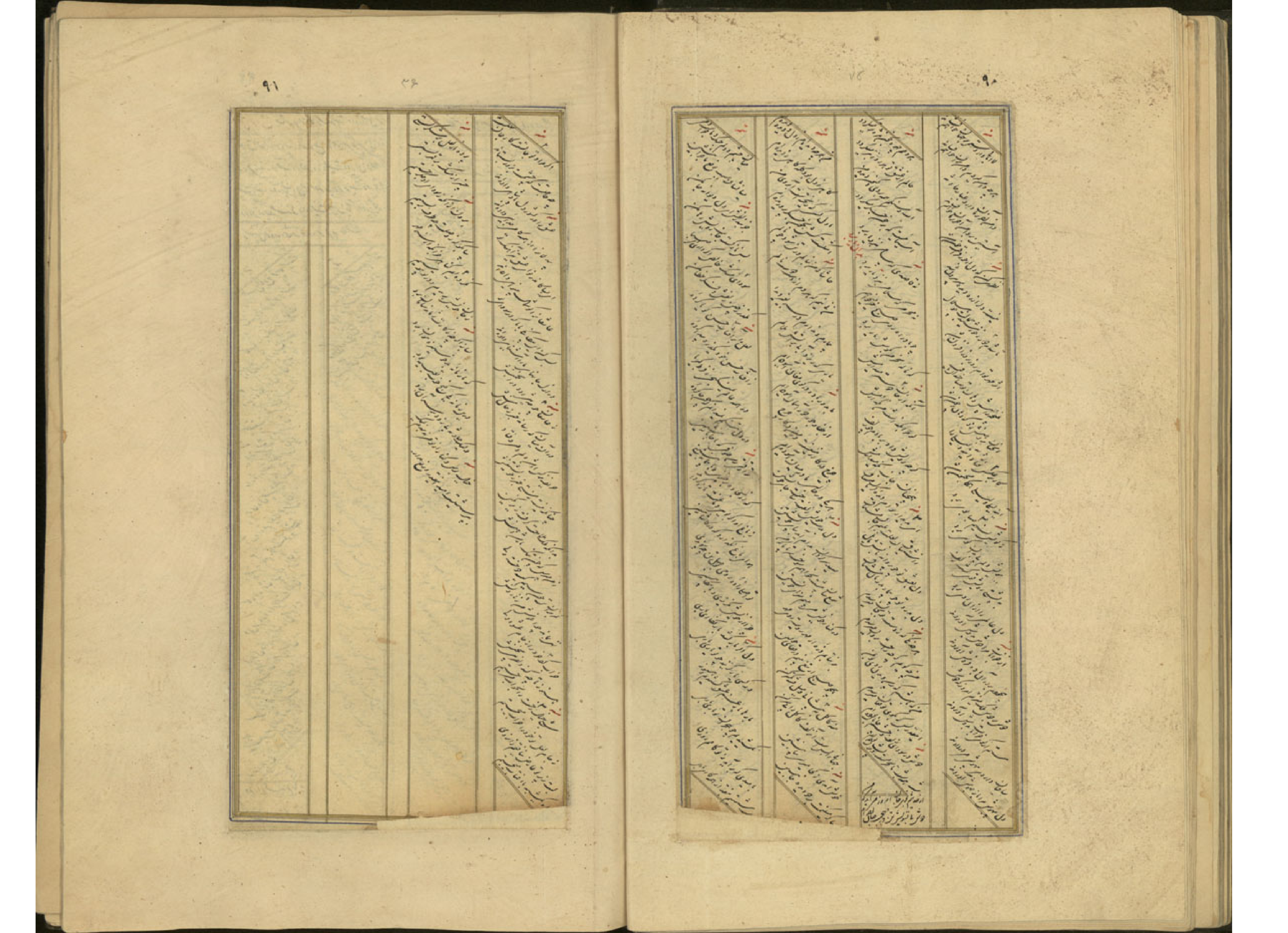

[illegible]

رضی الدین جنابدی از اکابر [illegible] است و از [illegible]

[illegible] از [illegible] مطبوع [illegible]

[illegible] و قصیده و قطعه و رباعیست و دیوان [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روزبهان [illegible] جنابدی بوده و در علم

[illegible] تصنیف بسیار دارد [illegible] در شعر [illegible]

[illegible] فوت [illegible]

[illegible]

اوحدالدین کرمانی از اکابر اهل دولت و معاصر شیخ شهاب الدین عمر بوده و با فخرالدین عراقی که صاحب کشف حقایق است [illegible]
ارادت بشیخ ذکر کرده اند و شیخ اوحدالدین چیزی که گفته تو که مرد [illegible] نوشته در باب [illegible] چیزی که از اشعار او [illegible]
رباعی بنظر این ذره حقیر رسیده و [illegible] ذکر او نشده و این رباعیات از [illegible] وفات وی
در سنه ثمانین و ستمایه واقع شده

[illegible]

[illegible]

نسیمی [illegible] تبریزیست و از شاگردان سید [illegible] بوده و
در نظم سابقه [illegible] نموده از آنجمله [illegible] فضل [illegible]
این ابیات از نتایج افکار اوست

[illegible]

کاتبی نیشابوری از استادان معتبرست در قصاید تتبع کمال الدین اسمعیل کرده و خوش گفته ... و در قصاید ... [illegible]
... [illegible] ... معاصرین از تعجب برده اند ... [illegible]
... [illegible] ... مذکورست ... [illegible]
... [illegible] ...

اشرف تخلص سید میرزا ذبیح که از ... محل ... بوده ... با ... کار ...
و قصاید شاعرانه از طبع سلیمش بسیار صادر شده و عرفی و نظیری را نیکو ... جواب گفته
نموده از جمله غزلیات او برگزیده در سلک تحریر کشید

[illegible]

هو المعز

بسم الله الرحمن الرحیم

ای زلف تو هر خمی کمندی
چشمت بکرشمه چشم بندی
مخرام بدین صفت مبادا
کز چشم بدت رسد گزندی
ای آینه ایمنی که ناگاه
در تو رسد آه دردمندی
یا چهره بپوش یا بسوزان
بر روی چو آتشت سپندی
دیوانهٔ عشقت ای پری روی
عاقل نشود به هیچ پندی
تلخ است دهان عیشم از صبر
ای تنگ شکر بیار قندی
ای سرو بقامتش چه مانی
زیباست ولی نه هر بلندی
گریم بامید و دشمنانم
برگریه زنند ریشخندی
ای کاش در آمدی ز در دوست
تا دیده دشمنان بکندی
یارب چه شدی که ابر رحمت
باری سوی ما نظر فکندی
یکروز بخوان حدیث سعدی
باشد که کلیه دار تو بندی
یکچند بخیره عمر بگذشت
من بعد بر آن سرم که چندی
بنشینم و صبر پیش گیرم
دنباله کار خویش گیرم

آوخ که چه روزگار برگشت
از من دل و صبر و یار برگشت
برگشتن یار ضروری بود
پرورده بدم بروزگارش
خو کرده چه روزگار برگشت
غم نیز چه بودی ار برفتی
رحمت کن اگر شکسته را
صبر از دل بیقرار برگشت
غدرش بنهاد بر سنگی
سرکوفته چه مار برگشت
من ساکن خاک کوی عشقت
نتوانم از آن دیار برگشت
بیچاره که هست چاره عشق
دانی چه کنم که یار برگشت
بنشینم و صبر پیش گیرم
دنباله کار خویش گیرم

دردا که بلب رسید جانم
گز هستی خویش در گمانم
گر لطف کنی بجای اینم
جز نام تو نیست بر زبانم
اسرار تو پیش کس نگویم
وز دست تو محابی ندارم
چون در تو نمیتوان رسیدن

آن برگ گلست یا بناگوش
با قامت چون توئی در آغوش
زان رفتن و آمدن چه گویم
پسته دهن تو گفت خاموش
مستغرق یاد تست جانم
بنشین و صبور باش مخروش
اندر طلبت بجان بگردم

آوخ که ز دست شد عنانم
پروانه ام او فغان و خیزان
ور قهر کنی سزای آنم
گر تلخ کنی مدور عیش
واو صاف تو ز دو کس نخوام
عاقل بجهد ز پیش شمشیر
بی زان نبود که ناتوانم
دنباله کار خویش گیرم

یا سبزه بگرد چشمه نوش
من با و ندیده ام کلاه در
می آئی و میروم من از هوش
خاطر پی زهد و توبه میرفت
گز هستی خویش شد فراموش
انجام من اینچنین در آتش
و انگه بضرورت از بن گوش
دنباله کار خویش گیرم

کس ور ضعیف من چه پرکز
یکباره بسوز دو درمانم
جز نقش تو نیست در ضمیرم
یادت چه شکر کند دهانم
با درد تو یاوری ندارم
من کشته سر راستانم
بنشینم و صبر پیش گیرم

دست چه منی نمیتوان بود
من سر و ندیده ام قبا پوش
روزی دهنی بخند بگشای
عشق گفت زرق بفروش
یاران بنصیحتم چه گویند
عیبم مکن ار ز آورم جوش
بنشینم و صبر پیش گیرم

[illegible]

لعلي بن ابي طالب صلوات الله عليه

اصبر على تعب الادلاج والسهر
وبالرواح على الحاجات والبكر

لا تضجرن ولا يعجزك مطلبها
فالنجح يتلف بين العجز والضجر

اني وجدت وفي الايام تجربة
للصبر عاقبة محمودة الاثر

وقل من جد في امر يطالبه
فاستصحب الصبر الا فاز بالظفر

وله سلام الله عليه

اصبر قليلا فبعد العسر تيسير
وكل امر له وقت وتدبير

وللمهيمن في حالاتنا نظر
وفوق تدبيرنا الله تقدير

وعن ترك حب الدنيا في حب الآخرة وعن ترك الاشتغال بعيوب غيره في الاصلاح لعيوب نفسه
وعن ترك التجسس عن كشف لذنوب غيره في البراءة من النفاق وفيك علامات العارفين بانه قلبه مع الخوف
والرجا، ولسانه مع الحمد والثنا، وعيناه مع الحياء والبكاء، وارادته مع الترك في الرضا، يعني ترك
الدنيا وطلب رضى مولاه وقال علي عليه السلام لا خير في صلوة لا خشوع فيها ولا خير في صوم لا امتناع فيه
من اللغو ولا خير في قراءة لا تدبر فيها ولا خير في علم لا ورع فيه ولا خير في مال لا سخاء فيه ولا خير في اخوة
لا حفظ فيها ولا خير في نعمة لا بقاء لها ولا خير في دعاء لا اخلاص فيه والله اعلم

من سئل عن التوحيد فهو جاهل
ومن اجاب عنه فهو مشرك
ومن عرف التوحيد فهو ملحد
ومن لم يعرف فهو كافر

عن النبي صلى الله عليه وآله انما الاعمال بالنيات المجالس في الامانات

روى الشيخ الجليل محمد بن يعقوب الكليني في الكتاب الكافي عن الامام ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام انه قال ما من عبد
الا وفي قلبه نكتة بيضاء فاذا اذنب ذنبا خرج في النكتة نكتة سوداء فان تاب ذهب ذلك السواد وان تمادى في الذنوب
زاد ذلك السواد حتى يغطي البياض فاذا غطى البياض لم يرجع صاحبه الى خير ابدا وهو قول الله عز وجل كلا بل ران
على قلوبهم ما كانوا يكسبون قوله عليه السلام لم يرجع صاحبه الى خير ابدا يدل على ان صاحب هذا القلب لا يرجع من
المعاصي ولا يتوب منها ابدا ولو قال بلسانه تبت الى الله يكون هذا القول مجرد تحريك اللسان من دون موافقة القلب فلا يزال
انه كالزرع القصار غسلت الثوب لا تعتبر هذه التوبة [illegible] صاحب هذا القلب من عدم
المبالاة باوامر الشرع ونواهيها [illegible] وزوال [illegible] الاحكام الالهية من قلبه [illegible]
ويجوز ذلك الى [illegible] فيموت على غير الملة [illegible] نعوذ بالله [illegible]
العزم على عدم العود الى الذنب [illegible] لا بد في التوبة [illegible]
[illegible]
[illegible]
اما التوبة عند حضور الموت [illegible] فقد انعقد الاجماع على عدم صحتها [illegible]
قال سبحانه وليست التوبة للذين يعملون السيئات حتى اذا حضر احدهم الموت قال اني تبت الآن ولا
الذين يموتون وهم كفار اولئك اعتدنا لهم عذابا اليما وفي الحديث عن النبي صلى الله عليه وآله [illegible]
[illegible]
وقد روى [illegible] عن ائمة اهل البيت عليهم السلام [illegible] التوبة عند حضور الموت
[illegible]
الوقت [illegible] فسقط التكليف [illegible]

للشيخ المعظم شهاب الدين عمر السهروردي طاب رمسه

بالزهد كن مقتديا • والزم التقوى كن مجتهدا • وارقب الله [illegible] • وكن [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]

الوزير سمي من الهدى مؤمن فيه الصدهما من الوزر بكسر الواو وسكون الزاي وهو الثقل لكونه يتحمل ثقل عنه اثقاله ويحملها عنه وثانيهما من الوزر بفتح الواو والزاي وهو الملجأ والملتجأ ومنه قوله تعالى كلا لا وزر
لكان الوزير مرجوعا إلى رأيه ومعرفته في الاستعانة والثالث من الأزر وهو الظهر قال الله تعالى اشدد به ازري
فيحصل الوزير قوة الأمر واستداد الظهر كما تقوى البدن وتشد به لكان هارون وزير موسى انه يشد ازره ويعاضده
ويحمل عنه اثقاله في الهداية [illegible] فلما انحل الأمر له هارون وزير موسى [illegible] تغيير ومعلم
في النبوة ويخلفه على قومه عند سفره وقد جعل رسول الله صلى الله عليه وآله عليا منه بهذه المنزلة الا النبوة فانه حتم
استثناها بقوله غير انه لا نبي بعدي فصار الخروج وزيره وعضده وخليفته على اهله عند سفره الى تبوك فقوله ما

وليس [illegible]
[illegible]
مولاه [illegible]
المولى [illegible]
فتارة [illegible]
كالمولى [illegible]
في قوله تعالى [illegible]
فانه قوله تعالى [illegible]
[illegible]
[illegible]

ويسمى على ابن ابي طالب عليه السلام بطين لانه كان بطينا من العلم وتسمى اسد الله واسد رسول الله ويسمى
يعسوب المؤمنين ويعسوب الملك الفحل والأمير وواحد منهم ذكره في الصحاح قال لا يقع كل يوم على باب الكوان
عند رجوع النحل من المرعى [illegible] ثم ما زال [illegible] علم انها قد رعت [illegible]
فيعطيها نصيبه [illegible] على باب الكوان [illegible] امير المؤمنين على نفسه على باب الجنة [illegible]
في يوم [illegible] الجنة [illegible] فهو قسيم الجنة والنار
وقيل الامير امير النحل لان النحل لا يأكل الا طيبا ولا يضع الا طيبا والمؤمن [illegible] النحل على امره ٥٥

فقد فرقوا اصحاب الارصاد
[illegible] لكل نقطة وخط عمل مفعول
[illegible] اسمه [illegible] العادة خمس الف
[illegible] واستنبطوا [illegible]
الفلك التاسع [illegible]
فرغ [illegible] وستمائة وسنة فراغ وكتبه الارقام الخمس [illegible] ١٠٣٢
انه قرع [illegible] احوط [illegible] العالم [illegible] طبع [illegible]
[illegible] بهاء الدين محمد العاملي
فلا يحيط بمقداره حركة الا علام الغيوب
[illegible]

سلطان عظم [illegible] برسم [illegible] حضرت سلطان داعی
[illegible]
رفيع القدر والمكان منبع الجود والاحسان مغر الخاقان بوداوسلطان حول
[illegible] اقاسی مظلة العالی [illegible] اولدی امید کہ جلوه
[illegible] وكتب في ٩٠ شهر ذي الحجة الحرام [illegible] سنة ١٠٧٦

[illegible]

التوبة لغة الرجوع وتنسب الى العبد والى الله سبحانه ومعناها على الاول الرجوع عن المعصية الى الطاعة وعلى الثاني الرجوع عن العقوبة الى اللطف والتفضل وفي الاصطلاح الندم على الذنب لكونه ذنبا مع العزم على ترك المعاودة ابدا والظاهر ان العزم لازم للندم غير منفك عنه والكلام في هذا الباب ما قاله بعض ذوي الالباب ان سر التوبة لا يحصل الا بحصول امور ثلثة اولها معرفة ضرر الذنوب وكونها حجابا بين العبد ومحبوبه وسما قاتلا فاذا عرف ذلك حصل له حالة اسف من التألم لفوات المحبوب والاسف على ما فعل من الذنوب وهذا التألم والتأسف هو المعبر عنه بالندم واذا غلب هذا الندم الالم حصل حالة ثالثة هي القصد الى امور لها اولها معرفة ضرر الذنوب وكونها حجابا بين العبد ومحبوبه وسما قاتلا فاذا عرف ذلك انما يتعلق بالحال والاستقبال والمتعلق بالحال هو ترك الذنب والمتعلق بالاستقبال هو العزم على عدم العود الى آخر العمر والمتعلق بالماضي هو تدارك ما فات وقضاء الفوات ورد المظالم فهذه الثلثة اعني المعرفة والندم والقصد المذكورات امور مترتبة في الحصول وقد يطلق على مجموعها اسم التوبة وكثيرا ما يطلق على الثاني اعني الندم وحده ويجعل المعرفة مقدمة له والقصد ثمرة متأخرة عنه وقد يطلق على مجموع الندم والعزم هذا وقد عرفها بعض اصحاب القلوب برجوع الابق عن الجبل السابق وبعضهم بالاحتراق بالحسرات وبعضهم بالزام العبد الوفاء

والمراد بقوله التوبة اسقاط العقاب المترتب على الذنب الذي تاب منه وسقوط العقاب بالتوبة مما اجمع عليه اهل الاسلام وانما الخلاف في انه هل يجب على الله حتى لو عاقب بعد التوبة كان ظلما او هو تفضل يفعله سبحانه كرما منه ولطفا بعباده والمعتزلة على الاول والاشاعرة على الثاني واليه ذهب الشيخ ابو جعفر الطوسي قدس الله روحه في بعض كتب الكلام وتوقف المحقق الطوسي طاب ثراه في التجريد ومختار الشيخ هو الظاهر ودليل الوجوب مدخول ودعاء النبي صلى الله عليه وآله انه لم يكن لهم من الدعاء حتى يعلم ... ضعيف ...

لحمزة بن عبد المطلب رضي الله عنهما

حمدت الله حين هدى فؤادي * الى الاسلام والدين الحنيف * بدين جاء من رب عزيز
خبير بالعباد بهم لطيف * اذا تليت رسائله علينا * تحدر دمع ذي اللب الحصيف

قال النبي صلى الله عليه وآله نية المؤمن خير من عمله وقد قيل فيه وجوه الاول ان المراد بنية المؤمن اعتقاده
الحق وان ثوابه خير من اعماله اذ ثمرته الخلود في الجنة وعدمه يوجب الخلود في النار بخلاف العمل وهذا يروى عن الكشاف
لتمام الحديث من قوله ونية الكافر شر من عمله الثاني ان المراد ان النية بدون العمل خير من العمل بدون النية
ورده بان العمل بدون النية لا خير فيه وخيرية المفضل تقتضي المشاركة وان اريد الكامل ان المؤمن ينوي خيرات كثيرة
لا يساعده الزمان على عملها فكان الثواب المترتب على نياته اكثر من الثواب المترتب على اعماله وهذا الكلام منقول عن ابن دريد
اللغوي الرابع ان طبيعة النية خير من طبيعة العمل لانه لا يترتب عليها عقاب اصلا بل ان كانت خيرا اثيب عليها وان كانت
شرا كان وجودها كعدمها بخلاف العمل فان من عمل حسنة فله جزاء به ومن عمل سيئة فهو يجزى بها فصح ان النية بهذا الاعتبار
خير من العمل الخامس ان النية من اعمال القلب وهو افضل من الجوارح فعمله افضل من عملها الا ترى الى قوله تعالى اقم الصلاة لذكري
جعل الصلاة وسيلة الى الذكر المقصود اشرف من الوسيلة وايضا فاعمال القلب مستورة عن الخلق لا يتطرق اليها الرياء ونحوه
بخلاف اعمال الجوارح السادس ان المراد ان بعض الاعمال الشاقة كالحج والجهاد خير من بعض الاعمال الخفيفة كتلاوة آية
والصدقة بدرهم مثلا السابع ان لفظة خير ليس اسم تفضيل بل المراد ان نية المؤمن خير من جملة اعماله ومن تبعيضية ونقل هذا عن
السيد المرتضى رضي الله عنه وفيه انه يدفع المنافاة بين هذا الحديث وبين ما يروى عنه صلى الله عليه وآله افضل الاعمال احمزها
ويرد الاشكال المشهور في قوله ونية الكافر شر من عمله اذ لفظة شر كلفظة خير في عدم ارادة التفضيل ولا يخفى عدم
جريانه في بقية الحديث الذي هو تتمة الكلام الثامن ان المراد بالنية انبعاث القلب عند العمل والشاهد على
الطاعة واقباله على الآخرة والفراغ عن الدنيا وذلك يشغل الجوارح في الطاعات وكفها عن المعاصي فان بين الجوارح
والقلب علاقة شديدة يتأثر كل منهما بالآخر كما اذا حصل للاعضاء آفة ترى اثرها في القلب فيضطرب واذا تألم القلب
كخوف مثلا ترى اثره في الجوارح فترتعد فالقلب هو الامير المتبوع والجوارح كالرعايا والاتباع والمقصود من اعمالها حصول
اثر في القلب فلا تظن ان في وضع الجبهة على الارض غرضا من حيث انه جمع بين الجبهة والارض بل من حيث انه بحكم العادة يؤكد صفة
التواضع في القلب فان من يجد في نفسه تواضعا فاذا استعان باعضائه وصورها بصورة التواضع تأكد بذلك تواضعه ومن
يجد رقة على يتيم فاذا مسح رأسه وقبله تأكدت الرقة في قلبه ولهذا لم تكن الاعمال بدون النية فالحاصل من وضع جبهته على الارض اثر في القلب كذلك

لطائف المجردات بل هي ذوات حقيقية وهو واسطة بين العالمين ويؤيده ما قاله
من اساطين الحكماء من ان في الوجود عالما مقداريا غير العالم الحسي هو واسطة بين عالم
المجردات وعالم الماديات ليس في تلك اللطافة ولا في هذه الكثافة فيه للاجسام والاعراض
من الحركات والسكنات والاصوات والطعوم والروائح وغيرها مثل قائمة بذواتها
معلقة لا في مادة وهو عالم عظيم الفسحة وسكانه على طبقات متفاوتة في اللطافة والكثافة
وقبح الصورة وحسنها ولابدانهم المثالية جميع الحواس الظاهرة والباطنة فيتنعمون ويتألمون باللذات
والآلام النفسانية والجسمانية وقد نسب العلامة في شرح حكمة الاشراق القول بوجود
هذا العالم الى الانبياء والاولياء والمتألهين من الحكماء وهو وان لم يقم على وجوده شيء
من البراهين العقلية لكنه قد تؤيد بالظواهر النقلية وعرفه المتألهون بمجاهداتهم الذوقية
وتحققوه بمشاهداتهم الكشفية وانت تعلم ان ارباب الارصاد الروحانية اعلى منه قدرا
وارفع شأنا من ارباب الارصاد الجسمانية فكما انك تصدق هؤلاء فيما يلقونه اليك
من خفايا الهيئات الفلكية ينبغي ان تصدق اولئك ايضا فيما يتلونه عليك من احوال
العوالم الملكية ه ه اربعين البهائي ه

قوله لا تأووا الى الكهف
بی سلوکی کی ... وارد اول
مسالک ... دوم اول
وانکه ... حرف ... ه

وصایای افلاطون ارسطوطالیس را • بسم الله الرحمن الرحیم

معبود خویش را بشناس و حق او را نگه‌دار • همیشه با تعلیم و تعلم باش • غایت طلب علم
معذور دار • و اهل علم را بکثرت علم حقیر مکن • اعتبار رجال ایشان از تجنب از شر و فساد کن •
از خدای چیزی مخواه که نفع آن منقطع بود • متیقن باش که همه مواهب از حضرت او ست
و از نعمتهای باقی و فواید ابدی که معارف بود از وی التماس کن • همیشه بیدار باش
که شرور را اسباب بسیار است • و هیچ آن مکن که بآرزو مخواه • و سببی که انتقام خدای تعالی
از سخط و عقاب بود بکه سقوم و تادیب بود • بر تمنی مرگ تا سبب انتصار مکن •
تا موت تا سبب با مضاف بود • مرگ و موت را تا سبب سیر مکن که وسیلهٔ الکفاف باشد •
بر خواب اقدام مکن مگر بعد از آنکه محاسبهٔ نفس خود بر سه چیز تقدیم رسانیده باشی •
یکی آنکه تأمل کنی که تا در امروز هیچ خطا از تو واقع شده است یا نه • دیگر آنکه تأمل کنی
که هیچ خیر اکتساب کرده یا نه • دیگر آنکه هیچ عمل تقصیر فوت کرده باشی یا نه • یاد کن که چه بوده
در اول و چه خواهی شد بعد از مرگ • هیچ کس را آزار مکن که کارهای عالم در معرض تغیر
و زوال است • بر بخت آنکس مبه که از مرگ غافل بود و از لذت باز نه ایستد •
سرمایهٔ خود را از چیزهایی که از تو خارج بود مساز • در فعل خیر استعجال و استظهار از ... دار •
جمله بشر از التماس انصاف کن • حکیم مشمر کسی را که بلذت از لذات عالم شاد بود • در مصیبتی اضطراب
عالم

محمدا عبده ورسوله شهادة ترفع القول وتضاعف العمل خف ميزان ترفع منه
وثقل ميزان توضع فيه وبها الفوز بالجنة والنجاة من النار والجواز على الصراط بالشهادة
تدخلون الجنة وبالصلوة تنالون الرحمة اكثروا من الصلوة على نبيكم ان الله وملائكته يصلون على النبي
يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما ايها الناس انه لا شرف اعلى من الاسلام
ولا كرم اعز من التقوى ولا معقل احرز من الورع ولا شفيع انجح من التوبة ولا لباس اجمل من العافية
ولا وقاية امنع من السلامة ولا مال اذهب بالفاقة من الرضا بالقناعة ولا كنز اغنى من القنوع ومن اقتصر
على بلغة الكفاف فقد انتظم الراحة وتبوأ خفض الدعة والرغبة مفتاح التعب والاحتكار مطية النصب
والحسد آفة الدين والحرص داع الى التقحم في الذنوب وهو داعي الحرمان والبغي سائق الى الحين
والشره جامع لمساوي العيوب رب طمع خائب وامل كاذب ورجاء يؤدي الى الحرمان وتجارة تؤول الى
الخسران الا ومن تورط في الامور غير ناظر في العواقب فقد تعرض لمفضحات النوائب وبئست القلادة
قلادة الذنب للمؤمن ايها الناس انه لا كنز انفع من العلم ولا عز ارفع من الحلم ولا حسب ابلغ من الادب
ولا نصب اوضع من الغضب ولا جمال ازين من العقل ولا سوأة اسوأ من الكذب ولا حافظ احفظ
من الصمت ولا غائب اقرب من الموت ايها الناس انه من نظر في عيب نفسه اشتغل عن عيب غيره
ومن رضي برزق الله لم يأسف على ما في يد غيره ومن سل سيف البغي قتل به ومن حفر لاخيه بئرا
وقع فيها ومن هتك حجاب غيره انكشفت عورات بيته ومن نسي زلله استعظم زلل غيره ومن اعجب برأيه ضل

ومن استغنى بعقله ذل ومن تكبر على الناس ذل ومن سفه على الناس شتم ومن خالط
الانذال حقر ومن حمل ما لا يطيق عجز أيها الناس انه لا مال أعود من العقل ولا فقر
أشد من الجهل ولا واعظ أبلغ من النصح ولا عقل كالتدبير ولا عبادة كالتفكر ولا مظاهرة
أوثق من المشاورة ولا وحشة أشد من العجب ولا ورع كالكف عن المحارم ولا حلم كالصبر والصمت
أيها الناس في الانسان عشر خصال يظهرها لسانه شاهد يخبر عن الضمير وحاكم يفصل
بين الخطاب وناطق يرد به الجواب وشافع يدرك به الحاجة وواصف يعرف به الأشياء
وأمير يأمر بالحسن وواعظ ينهى عن القبيح ومعز تسكن به الأحزان وحاضر تجلى به الضغائن
ومونق تلتذ به الأسماع أيها الناس انه لا خير في الصمت عن الحكم كما انه لا خير في القول
بالجهل واعلموا أيها الناس انه من لا يملك لسانه يندم ومن لا يعلم يجهل ومن لا يتحلم
لا يحلم ومن لا يرتدع لا يعقل ومن لا يعقل يهن ومن يهن لا يوقر ومن لا يوقر يتوبخ
ومن يكتسب مالا من غير حقه يصرفه في غير أجره ومن لا يدع وهو محمود يدع وهو مذموم ومن
لم يعط قاعدا منع قائما ومن طلب العز بغير حق يذل ومن يغلب بالجور يغلب ومن عاند الحق
لزمه الوهن ومن تفقه وقر ومن تكبر حقر ومن لا يحسن لا يحمد أيها الناس ان المنية
قبل الدنية والتجلد قبل التبلد والحساب قبل العقاب والقبر خير من الفقر وغض البصر
من كثير النظر والدهر يوم لك ويوم عليك فاذا كان لك فلا تبطر واذا كان عليك فاصبر وكلاهما سيمتحن

وفي نسخة وكلاهما سيختبر أيها الناس أعجب ما في الانسان قلبه وله مواد من الحكمة وأضداد
من خلافها فان سنح له الرجاء أذله الطمع وان هاج به الطمع أهلكه الحرص وان ملكه اليأس
قتله الأسف وان عرض له الغضب اشتد به الغيظ وان أسعد بالرضى
نسي التحفظ وان ناله الخوف شغله الحذر وان اتسع له الأمن استلبته العزة وفي نسخة أخذته العزة
وان جددت له نعمة أخذته العزة وان أفاد مالا أطغاه الغنى وان عضته فاقة شغله البلاء
وفي نسخة جهده البكاء وان أصابته مصيبة فضحه الجزع وان أجهده الجوع قعد به الضعف وان أفرط
في الشبع كظته البطنة فكل تقصير به مضر وكل افراط له مفسد أيها الناس انه من قل ذل ومن جاد
ساد ومن كثر ماله رأس ومن كثر حلمه نبل ومن أفكر في ذات الله تزندق ومن أكثر من شيء
عرف به ومن كثر مزاحه استخف به ومن كثر ضحكه ذهبت هيبته فسد حسب من ليس له أدب ان أفضل
الفعال صيانة العرض بالمال ليس من جالس الجاهل بذي معقول من جالس الجاهل فليستعد لقيل وقال
لن ينجو من الموت غني بماله ولا فقير لاقلاله أيها الناس لو أن الموت يشترى لاشتراه من أهل الدنيا
الكريم الأبلج واللئيم الملهوج أيها الناس ان للقلوب شواهد تجري الأنفس عن مدرجة أهل التفريط
وفطنة الفهم للمواعظ ما يدعو النفس الى الحذر من الخطر وللقلوب خواطر للهوى والعقول تزجر
وتنهى وفي التجارب علم مستأنف والاعتبار يقود الى الرشاد وكفاك أدبا لنفسك ما كرهته لغيرك
وعليك لأخيك المؤمن مثل الذي لك عليه لقد خاطر من استغنى برأيه والتدبر قبل العمل فانه يؤمنك

من الندم ومن استقبل وجوه الآراء عرف مواقع الخطاء ومن امسك عن الفضول عدلت
رايه العقول ومن حصن شهوته فقد صان قدره ومن امسك لسانه امنه قومه ونال حاجته
وفي تقلب الاحوال علم جواهر الرجال والايام توضح لك السرائر الكامنة وليس في
البرق الخاطف مستمتع لمن يخوض في الظلمة ومن عرف بالحكمة لحظته العيون بالوقار والهيبة
واشرف الغنى ترك المنى والصبر جنة من الفاقة والحرص علامة الفقر والبخل جلباب المسكنة
والمودة قرابة مستفادة ووصول معدم خير من جاف مكثر والموعظة كهف لمن وعاها
ومن اطلق طرفه كثر اسفه وقد اوجب الدهر شكره على من نال سؤله وقل ما ينصفك اللسان
في نشر قبيح واحسان ومن ضاق خلقه مله اهله ومن نال استطال وقل ما تصدقك الامنية
والتواضع يكسوك المهابة وفي سعة الاخلاق كنوز الارزاق كم من عاكف على ذنبه في اخر
ايام عمره ومن كساه الحياء ثوبه خفي عن الناس عيبه وانح القصد من القول فان من تحرى القصد
خفت عليه المؤن وفي خلاف النفس رشدك من عرف الايام لم يغفل عن الاستعداد الا
ان مع كل جرعة شرقا وان في كل اكلة غصصا لا تنال نعمة الا بزوال اخرى ولكل ذي رمق قوت
ولكل حبة آكل وانت قوت الموت اعلموا ايها الناس انه من مشى على وجه الارض
فانه يصير الى بطنها والليل والنهار يتنازعان في هدم الاعمار ايها الناس كفر النعمة
لؤم وصحبة الجاهل شؤم ومن الكرم لين الكلام ومن العبادة اظهار اللسان وافشاء السلام

اياك والخديعة فانها من خلق اللئيم ليس كل طالب يصيب ولا كل غائب يؤوب لا ترغب فيمن
زهد فيك رب بعيد هو اقرب من قريب سل عن الرفيق قبل الطريق وعن الجار قبل الدار
الا ومن اسرع في المسير ادركه المقيل استر عورة اخيك كما تعلمها فيك اغتفر زلة صديقك
ليوم يركبك عدوك من غضب على من لا يقدر على ضره طال حزنه وعذب نفسه من خاف ربه
كف ظلمه وفي نسخة من خاف ربه كف عذابه ومن لم يزع في كلامه اظهر فخره ومن لم يعرف الخير من الشر
فهو بمنزلة البهيمة ان من الفساد اضاعة الزاد ما اصغر المصيبة مع عظم الفاقة غدا هيهات هيهات
وما تناكرتم الا لما فيكم من المعاصي والذنوب ما اقرب الراحة من التعب والبؤس من النعيم ما شر
بشر بعده الجنة وما خير بخير بعده النار وكل نعيم دون الجنة محقور وكل بلاء دون النار عافية وعند
تصحيح الضمائر تبدو الكبائر تصفية العمل اشد من العمل وتخليص النية من الفساد اشد على العاملين
من طول الجهاد هيهات لولا التقى لكنت ادهى العرب ايها الناس ان الله جل وعز وعد
نبيه محمدا الوسيلة ووعده الحق ولن يخلف الله وعده الا وان الوسيلة اعلى
درج الجنة وذروة ذوائب الزلفة ونهاية غاية الامنية لها الف مرقاة ما بين المرقاة الى المرقاة
الى مرقاة در
حضر الفرس الجواد مائة عام وهو ما بين مرقاة جوهر الى مرقاة زبرجد الى مرقاة لؤلؤة الى مرقاة
ياقوتة الى مرقاة زمردة الى مرقاة مرجانة الى مرقاة كافور الى مرقاة عنبر الى مرقاة عود يلنجوج الى مرقاة
ذهب الى مرقاة فضة الى مرقاة غمام الى مرقاة هواء الى مرقاة نور قد انافت على كل الجنان ورسول الله

یومئذ قاعد علیها مرتد بریطتین ربیطة من نور الله وربیطة من نور الله علیه تاج
النبوة واکلیل الرسالة قد اشرق بنوره الموقف وانا یومئذ علی الدرجة الرفیعة
وهی دون درجته وعلی ریطتان ریطة من ارجوان النور وریطة من کافور والرسل
والانبیاء قد وقفوا علی المراقی واعلام الازمنة وحجج الدهور عن ایماننا قد تجللهم
حلل النور والکرامة لا یرانا ملک مقرب ولا نبی مرسل الا بهت بانوارنا وعجب من
ضیائنا وجلالتنا وعن یمین الوسیلة عن یمین رسول الله صلعم غمامة بسط البصر یاتی منها النداء
یا اهل الموقف طوبی لمن احب الوصی وامن بالنبی الامی العربی ومن کفر به فالنار موعده ومن
یسار الوسیلة عن یسار رسول الله صلعم ظلة یاتی منها النداء یا اهل الموقف طوبی لمن احب الوصی
وامن بالنبی الامی والذی له الملک الاعلی لا فاز احد ولا نال الروح والجنة الا من لقی خالقه بالاخلاص
لهما والاقتداء بنجومهما فایقنوا یا اهل ولایة الله ببیاض وجوهکم وشرف مقعدکم وکرم مآبکم
وبفوزکم الیوم علی سرر متقابلین ویا اهل الانحراف والصدود عن الله عز ذکره ورسوله وصراط
واعلام الازمنة ایقنوا بسواد وجوهکم وغضب ربکم جزاء بما کنتم تعملون وما من رسول سلف ولا نبی
مضی الا وقد کان مخبرا امته بالمرسل الوارد من بعده ومبشرا برسول الله صلعم وموصیا قومه باتباعه
ومحلیه عند قومه لیعرفوه بصفته ولیتبعوه علی شریعته ولئلا یضلوا فیه من بعده فیکون من هلک وضل
بعد وقوع الاعذار والانذار عن بینة وتعین حجة فکانت الامم فی رجاء من الرسل وورود من الانبیاء الاولین

تراب وبالنعیم العذاب وبالفوز الشقاء وبالسراء الضراء وبالسعة
ضنک الاجزاء اقترافه ومیعاد خلافه فلیوقنوا بالوعد علی حقیقته ولیستیقنوا
بما یوعدون یوم یأتی الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج • انا نحن نحیی
ونمیت والینا المصیر • یوم تشقق الارض عنهم سراعا الی اخر السورة

ورد بعض الکتاب

مولوی صوفی

ای که تو طالب الخضرت مطلوب
محو دوست شو تهی بخوب
از خود مهان کار تعجیب
نه ترا ان ره برین مرحله
کم کن خودی ز او در کرد سبب محبوب
کی دوست بادل کی کرد مطلوب
وصل او بسکه باد بار حبیب
خود رس و لوله او شود ز دوش رو آنوب

زان است یوسف کنعان بعیر قایمیا
حل جسته سر جمیب ببین ربعقوب
ز نیک که بود بسیب
ز خویش بکه درش زمین ربیب
ز خود بحق در دیده محبوب

ورد روی رو رد ابراهیم اندر رو طلب
ده تو او رز روی اندر رو سبب
همه ره ز تو باد ازین
نه بهی رسشن رو شرط وقط شو دو ب
هر که دست از دو بیاشد و نفس خواب

الحديث التاسع والثلاثون بسنده عن سويد بن غفلة قال قال امير المؤمنين
ان ابن ادم اذا كان في اخر يوم من ايام الدنيا واول يوم من ايام الاخرة مثل له
ماله وولده وعمله فيلتفت الى ماله فيقول والله اني كنت عليك حريصا شحيحا فما لي عندك
فيقول خذ مني كفنك قال فيلتفت الى ولده فيقول والله اني كنت لكم محبا واني
كنت عليكم محاميا فماذا لي عندكم فيقولون نؤديك الى حفرتك نواريك فيها قال فيلتفت
الى عمله فيقول والله اني كنت فيك لزاهدا وان كنت على لثقيلا فماذا عندك فيقول انا قرينك
في قبرك ويوم نشرك حتى اعرض انا وانت على ربك قال فان كان لله وليا اتاه اطيب
الناس ريحا واحسنهم منظرا واحسنهم رياشا فقال ابشر بروح وريحان وجنة نعيم ومقدمك
خير مقدم فيقول له من انت فيقول انا عملك الصالح ارتحل من الدنيا الى الجنة وانه ليعرف غاسله
ويناشد حامله ان يعجله فاذا دخل قبره اتاه ملكا القبر يجران اشعارهما ويخدان الارض
باقدامهما اصواتهما كالرعد القاصف وابصارهما كالبرق الخاطف فيقولان له من ربك
وما دينك ومن نبيك فيقول الله ربي وديني الاسلام ونبيي محمد صلى الله عليه واله
فيقولان ثبتك الله فيما تحب وترضى وهو قول الله عز وجل يثبت الله الذين امنوا
بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الاخرة ثم يفسحان له في قبره مد بصره ثم يفتحان
له بابا الى الجنة ثم يقولان له نم قرير العين نوم الشاب الناعم فان الله عز وجل يقول
اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا واحسن مقيلا قال واذا كان لربه عدوا فانه يأتيه
اقبح من خلق الله زيا [illegible]

اصبت بفقده بني على عظم مصائبهم وفجائع مصيبتهم لقد كانت على سعة من الامل
ولا مصيبة عظمت ولا رزية جلت كالمصيبة برسول الله ص لان الله ختم به الانذار والاعذار وقطع
به الاحتجاج والعذر بينه وبين خلقه وجعله بابه الذي بينه وبين عباده ومهيمنه الذي لا يقبل
الا به ولا قربة اليه الا بطاعته وقال في محكم كتابه ومن يطع الرسول فقد اطاع الله
ومن تولى فما ارسلناك عليهم حفيظا فقرن طاعته بطاعته ومعصيته بمعصيته فكان ذلك
دليلا على ما فوض اليه وشاهدا له على من اتبعه وعصاه وبين ذلك في غير موضع من الكتاب
العظيم فقال تبارك وتعالى في التحريض على اتباعه والترغيب في تصديقه والقبول لدعوته
قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم فاتباعه محبة الله
ورضاه غفران الذنوب وكمال الفوز ووجوب الجنة وفي التولي عنه والاعراض محادة الله
وغضبه وسخطه والبعد منه مسكن النار وذلك قوله ومن يكفر به من الاحزاب فالنار موعده
يعني الجحود به والعصيان له فان الله تبارك اسمه امتحن بي عباده وقتل بيدي اضداده
وافنى بسيفي جحاده وجعلني زلفة للمؤمنين وحياض موت على الجبارين وسيفه على المجرمين وشد
بي ازره واكرمني بصهره وشرفني بعلمه وحباني باحكامه واختصني بوصيته واصطفاني لخلافته
في امته فقال وقد حشده المهاجرون والانصار وانغصت بهم المحافل ايها الناس ان
عليا مني كهارون من موسى الا انه لا نبي بعدي فعقل المؤمنون عن الله نطق الرسول اذ عرفوني انى
لست باخيه لابيه وامه كما كان هارون اخا موسى لابيه وامه ولا كنت نبيا فاقتضى نبوة ولكن كان ذلك منه

اسبق فالى كما استخلف موسى هرون صلى الله عليهما حيث قال اخلفني في قومي
واصلح ولا تتبع سبيل المفسدين وقوله صلى الله عليه وسلم حين تكلم طالعه فقال من كنت مولاه رسول الله
في حجة الوداع ثم صار الى غدير خم فامر فصنع له شبه المنبر ثم علاه واخذ
بعضدي حتى رأى بياض ابطيه رافعا صوته قائلا من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه وكانت على ولايتي ولاية الله وعلى عداوتي عداوة الله وانزل
الله عز وجل في ذلك اليوم اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا
فكانت ولايتي كمال الدين ورضى الرب جل ذكره وانزل الله تبارك وتعالى اختصاصا لي وتكرما
نحلنيه واعطاه وتفضلا من رسول الله صلى الله عليه وسلم منحه وهو قوله ثم ردوا الى الله مولاهم الحق
وهو اسرع الحاسبين في مناقب لو ذكرتها لعظم بها الارتفاع وطال لها الاستماع ولئن
تقمصها دوني الاشقيان ونازعاني فيما ليس لهما بحق وركباها ضلالة واعتقداها جهالة
فلبئس ما عليه وردا ولبئس ما لانفسهما مهدا يتلاعنان في دورهما ويتبرأ كل واحد منهما من صاحبه
يقول لقرينه اذا التقيا يا ليت بيني وبينك بعد المشرقين فبئس القرين فيجيبه الاشقى على رثوثة
يا ليتني لم اتخذك خليلا لقد اضللتني عن الذكر بعد اذ جاءني وكان الشيطان
للانسان خذولا فانا الذكر الذي عنه ضل والسبيل الذي عنه مال والايمان الذي كفر والقرآن
الذي اياه هجر والدين الذي به كذب والصراط الذي عنه نكب ولئن رتعا في الحطام المنصرم والغرور
المنقطع وكانا منه على شفا حفرة من النار لهما على شر ورود في اخيب وفود والعن مورود يتصارخان
باللعنة ويتناعقان بالحسرة ما لهما من راحة ولا عن عذابهما من مندوحة ان القوم لم يزالوا

سبعة يظلهم الله تحت عرشه يوم القيامة لا ظل الا ظله امام عادل وشاب نشأ في طاعة الله
ورجل ذكر الله خاليا ففاضت عيناه من خشية الله ورجل قلبه متعلق بالمسجد ورجل تصدق
بصدقة فلم يعرف شماله عن يمينه ورجلان تحابا في الله ورجل دعته امرأة ذات جمال الى نفسها فابى
وقال اني اخاف الله رب العالمين وقيل لا تكونوا البخيل من لعدى السبع المال من يعرف فيرده من سوء
ماله مكروه وصنعه في غير طاعة الله او سلط الله عليه جائرا اخذه منه بعد ذلك بعسف فيأخذه
من غير اختيار منه او يهيج له شؤم يفسد عليه ماله او يسوله في بناء دار او عمارة اخرج له خراب فيذهب فيه
ماله او تصيبه نكبة من نكبات الزمان من حرق او غرق او سرقة او اشباه ذلك او تصيبه علة دائمة فينفق
ماله في الادوية او يدفنه في موضع من المواضع فينساه فلا يجده وقيل من كثر ضحكه قلت هيبته ومن كثر
مزاحه استخف به ومن كثر من شيء عرف به ومن كثر كلامه كثر سقطه قل حياؤه ومن قل حياؤه قل ورعه
ومن قل ورعه مات قلبه ومن مات قلبه دخل النار وقيل في قوله تعالى وكان تحته كنز لهما
الكنز لوح من الذهب فيه مسطور اربعة اسطر مكتوب في احدها عجبت لمن عرف الموت وهو يضحك وعجبت لمن عرف
الدنيا فانه وهو يرغب فيها عجبت لمن عرف ان الامور بالاقدار وهو يغتم بالفائت وعجبت لمن عرف الحساب
وهو يجمع المال وعجبت لمن عرف النار وهو يذنب وعجبت لمن عرف الجنة نعيما وهو يستريح وعجبت لمن
عرف الله تعالى وهو يذكر غيره وسئل علي عليه السلام ما اعلى من السماء وما اوسع من الارض وما اشد
من الحجر وما اغنى من البحر وما ابرد من الزمهرير وما امر من السم وما احر من النار فقال عليه السلام البهتان على البريء
اعلى من السماء والحق اوسع من الارض وقلب المنافق اشد من الحجر وقلب القانع اغنى من البحر والسلطان
الكاذب احر من النار والحاجة الى اللئيم ابرد من الزمهرير والصبر امر من السم وعن جابر بن عبد الله الانصاري

عن النبي صلى الله عليه وآله قال ما زال جبرئيل يوصيني بالجار حتى ظننت انه يجعله وارثا
وما زال يوصيني بالنساء حتى ظننت انه سيحرم طلاقهن وما زال يوصيني بالسواك حتى
ظننت انه من الفرائض وما زال يوصيني بالعبيد حتى ظننت انه يجعل لهم وقتا يعتقون فيه وما زال
يوصيني بالصلوة في الجماعة حتى ظننت انه لا يقبل الله صلوة الا في الجماعة وما زال يوصيني
بقيام الليل حتى ظننت انه لا نوم بالليل وما زال يوصيني بذكر الله حتى ظننت انه لا ينفع عمل الا به
وقال النبي صلى الله عليه وآله سبعة لا ينظر الله اليهم يوم القيمة ولا يزكيهم ويدخلهم النار
الفاعل والمفعول به والناكح بيده وناكح البهيمة وناكح المرأة في دبرها والجامع بين المرأة واختها
والزاني بحليلة جاره والموذي جاره حتى يلعنه عن ابن عباس حق على العاقل لزوم سبع
على سبع العفو على الغنا والذل على العز والتواضع على الكبر والجوع على الشبع والنوم على الورود
والدون في المرتفع والموت على الحيوة وقال صلى الله عليه وآله الشهداء سبعة سوى المقتول المبطون
والغريق والمطعون والمحروق وصاحب ذات الجنب وفريسة السبع والمرأة اذا ماتت على الولادة
باب الثماني قال النبي صلى الله عليه وآله ثمانية اشياء لا تشبع من ثمانية العين من النظر
والارض من المطر والانثى من الذكر والعالم من العلم والسائل من المسألة والحريص من الجمع والبحر من الماء
والنار من الحطب وقيل ثمانية اشياء هن زينة لثمانية العفاف زين الفقر والشكر زين الغنا
والصبر زين البلاء والتواضع زين الحسب والحلم زين العالم والتذلل زين المتعلم وكثرة البكاء
زين الخوف وترك المن زين الاحسان والخشوع زين الصلوة وقيل من ترك فضول الكلام منح لذة
العبادة ومن ترك فضول النظر منح لذة القلب ومن ترك فضول الضحك منح المهابة ومن ترك المزاح منح البهاء
ومن

عبادة اصنام وسدنة اوثان يعكفون لها المناسك ويضعون لها العبائر ويتخذون
لها القربان ويجعلون لها البحيرة والسائبة والوصيلة والحام ويستقسمون بالازلام عامهين
عن الله عز ذكره حائرين عن الرشاد ومهطعين الى البعاد وقد استحوذ عليهم الشيطان
وغمرتهم سوداء الجاهلية ورضعوا جهالة وانفطموا ضلالة فاخرجنا الله اليهم رحمة واطلعنا
عليهم رافدة واسفرنا على الحجب نورا لمن اقتبسه وفضلا لمن اتبعه وتأييدا لمن صدقه فتبوؤا العز
بعد الذلة والكثرة بعد القلة وهابتهم القلوب والابصار واذعنت لهم الجبابرة وطوائفها
وصاروا اهل نعمة مذكورة وكرامة ميسورة وامن بعد خوف وجمع كون واضاءت بنا
مفاخر معد بن عدنان واولجناهم باب الهدى وادخلناهم دار السلام واشملناهم ثوب
الايمان وفلجوا بنا في العالمين وابدت لهم ايام الرسول آثار الصالحين من حام مجاهد ومصل
قانت ومعتكف زاهد يظهرون الامانة ويأتون المثابة حتى اذا دعا الله نبيه ورفعه اليه
لم يك ذلك بعده الا كلمح من خفقة او وميض من برقة الى ان رجعوا على الاعقاب و
انتكصوا على الادبار وطلبوا بالاوتار واظهروا الكتائب وردموا الباب وفلوا الدار
وعفوا آثار رسول الله ورغبوا عن احكامه وبعدوا من انواره واستبدلوا بمستخلفه
بديلا اتخذوه وكانوا ظالمين وزعموا ان من اختاروا من آل ابي قحافة اولى بمقام
رسول الله ممن اختاره الرسول عليه وآله السلام لمقامه وان مهاجر آل ابي قحافة
خير من المهاجري الانصاري الرباني ناموس هاشم بن عبد مناف الا وان اول شهادة زور
وقعت في الاسلام شهادتهم ان صاحبهم مستخلف رسول الله صلعم ولم يستخلف [illegible]

عما من ابن سعد بن عباده ما كان رجعوا عنه ذلك وقالوا ان رسول الله قد مضى ولم
يستخلف لكان رسول الله الطيب المبارك اول مشهود عليه بالزور في الاسلام
وعن قليل يجدون غب ما يعملون وسيجد التالون غب ما اسسه الاولون ولئن كانوا
في مندوحة من المهل وشفاء من الاجل وسعة من المنقلب واستدراج من الغرور
وسكون من الحال وادراك من الامل فقد امهل الله عز وجل شداد بن عاد وثمود بن عبود
وبلعم بن باعور واسبغ عليهم نعمة ظاهرة وباطنة وامدهم بالاموال والاعمار واتتهم الارض
ببركاتها ليذكروا آلاء الله وليعرفوا الاهابة له والانابة اليه ولينتهوا عن الاستكبار
فلما بلغوا المدة واستتموا الاكلة اخذهم الله عز وجل واصطلمهم فمنهم من حصب ومنهم
من اخذته الصيحة ومنهم من احرقته الظلة ومنهم من اودته الرجفة ومنهم من اردته الخسفة
وما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون الا ان لكل اجل كتابا فاذا بلغ
الكتاب اجله لو كشف لك عما هوى اليه الظالمون وآل اليه الاخسرون لهربت الى الله
عز وجل مما هم عليه مقيمون واليه صائرون الا واني فيكم ايها الناس
كهرون في آل فرعون وكباب حطة في بني اسرائيل وكسفينة نوح في قوم نوح واني
النبأ العظيم والصديق الاكبر وعن قليل ستعلمون ما توعدون وهل هي الا كلعقة
الآكل ومذقة الشارب وخفقة الوسنان ثم تلزمهم المعرات خزيا في الدنيا
ويوم القيمة يردون الى اشد العذاب وما الله بغافل عما يعملون فما جزاء من تنكب
محجته وانكر حجته وخالف هداته وحاد عن نوره واقتحم في ظلمه واستبدل بالماء

دنيا شد حملة لن يكسبن فاذا دخل القبر اتاه ممتحنا القبر فالقيا اكفانه ثم يقولان
له من ربك وما دينك ومن نبيك فيقول لا ادري فيقولان لا دريت ولا هديت فيضربان
يافوخه بمرزبة ضربة ما خلق الله عز وجل من دابة الا تذعر لها ما خلا الثقلين ثم يفتحان
له بابا الى النار ثم يقولان له نم بشر حال ويسلط الله عليه حيات الارض وعقاربها
وهوامها فتنهشه حتى يبعثه الله من قبره ك تذعر بالذال المعجمة والعين المهملة اي تفزع
اليافوخ بالياء المثناة من تحت وبعد الالف فاء ثم واو واخره خاء معجمة الموضع
الذي يتحرك من راس الطفل اذا كان قريب عهد بالولادة وجمعه يآفيخ كمصابيح ك
وانما سمي الانس والجن الثقلين لعظم شانهما بالنسبة الى ما في الارض من الحيوانات
والعرب تطلق على كل رفيع ونفيس اسم الثقل كذا في القاموس ومنه الحديث اني تارك
فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي وقيل سمي بذلك لرزانة ارائهما وقيل لانهما مثقلان بالتكاليف
ولعل الحكمة في عدم سماع الثقلين ذلك انهم لو سمعوا لصار الايمان ضروريا فيرتفع التكليف
وقد وردت احاديث متكثرة من طرق الخاصة والعامة ان الحيوانات العجم تسمع صوت
عذاب الميت في القبر وعن الامام ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام قال قلت
اني كنت انظر الى الابل والغنم واني ارعاها وليس من نبي الا وقد رعى الغنم فكنت انظر اليها
قبل النبوة وهي متمكنة ما حولها شيء يهيجها حتى تذعر فتطير فاقول ما هذا واعجب حتى حدثني جبرئيل
ان الكافر يضرب ضربة ما خلق الله شيئا الا سمعها ويذعر لها الا الثقلين رواه في الكافي

وعن زيد بن ثابت قال بينا رسول الله ص في حايط لبني النجار على بغلة ونحن معه
اذ حادت به فكادت تلقيه واذا اقبر ستة او خمسة فقال ص من يعرف اصحاب الاقبر
فقال رجل انا فقال فمتى ماتوا فقال في الشرك فقال ان هذه الامة تبتلى في قبورها
فلولا ان لا تدافنوا لدعوت الله ان يسمعكم من عذاب القبر الذي اسمع منه الحديث
فيسلط الله عليه حيات الارض روى في الكافي عن الامام ابي عبد الله
جعفر بن محمد الصادق ع ان لله تسعة وتسعين تنينا لو ان تنينا واحدا منها نفخ على
الارض ما انبتت خضرا ابدا وروى الجمهور ان هذا المضمون بهذا العدد الخاص
عن النبي ص قال بعض اصحاب الحال ولا ينبغي ان يتعجب من التخصيص بهذا العدد
فلعل عدد هذه الحيات بقدر عدد الصفات المذمومة من الكبر والرياء والحسد والحقد وساير
الاخلاق والملكات الردية فانها تتشعب وتتنوع انواعا كثيرة وهي بعينها تنقلب حيات في
تلك النشأة انتهى كلامه ولبعض اصحاب الحديث في وجه التخصيص بهذا العدد وجه
ظاهري اقناعي محصله انه قد ورد في الحديث ان لله تسعة وتسعين اسما من احصاها دخل
الجنة ومعنى احصاها الاذعان باتصافه عز وعلا بكل منها وورد ايضا عن النبي صلى الله عليه وآله
انه قال ان لله مائة رحمة انزل منها رحمة واحدة بين الجن والانس والبهائم واخر تسعة
وتسعين رحمة يرحم بها عباده فتبين من الحديث الاول ان يستحق من العباد جاهل معرفة
بهذه الاسماء التسعة والتسعين ومن الحديث الثاني ان لهم عندهم في النشأة الاخرى

لعلي بن ابي طالب سلام الله عليه واله

وكم لله من لطف خفي ∴ يدق خفاه عن فهم الذكي
وكم يسر اتى من بعد عسر ∴ وفرج كربة القلب الشجي
وكم امر تساء به صباحا ∴ فتاتيك المسرة بالعشي
اذا ضاقت بك الاحوال يوما ∴ فثق بالواحد الفرد العلي
توسل بالنبي فكل خطب ∴ يهون اذا توسل بالنبي
ولا تجزع اذا ما ناب خطب ∴ فكم لله من لطف خفي ٥

وله سلام الله عليه

فلا تجزع وان اعسرت يوما ∴ فقد ايسرت في دهر طويل
ولا تياس فان الياس كفر ∴ لعل الله يغني عن قليل
ولا تظنن بربك ظن سوء ∴ فان الله اولى بالجميل
رايت العسر يتبعه يسار ∴ وقول الله اصدق كل قيل

ـه

خطبة لامير المومنين عليه السلم وهي خطبة الوسيلة

محمد بن علي بن معمر عن محمد بن علي بن عكاية التميمي عن الحسين بن النضر الفهري عن ابي عمرو
الاوزاعي عن عمرو بن شمر عن جابر بن يزيد قال دخلت على ابي جعفر ع فقلت يا ابن
رسول الله ص قد ارمضني اختلاف الشيعة في مذاهبها فقال يا جابر الم اقفك على معنى اختلافهم
من اين اختلفوا ومن اي جهة تفرقوا قلت بلى يا ابن رسول الله ص قال فلا تختلف اذا اختلفوا
يا جابر ان الجاحد لصاحب الزمان كالجاحد لرسول الله ص في ايامه يا جابر اسمع وع قلت
اذا شئت قال اسمع وع وبلغ حيث انتهت بك راحلتك ان امير المومنين عليه السلم
خطب الناس بالمدينة بعد سبعة ايام من وفاة رسول الله ص وذلك حين فرغ من
جمع القران وتاليفه فقال الحمد لله الذي منع الاوهام ان تنال الا وجوده
وحجب العقول ان تتخيل ذاته لامتناعها من الشبه والتشاكل بل هو الذي لا يتفاوت
في ذاته ولم يتبعض بتجزئة العدد في كماله فارق الاشياء لا على اختلاف الاماكن ويكون فيها
لا على وجه الممازجة وعلمها لا باداة لا يكون العلم الا بها وليس بينه وبين معلومه علم غيره به كان
عالما بمعلومه ان قيل كان فعلى تاويل ازلية الوجود وان قيل لم يزل فعلى تاويل نفي العدم
فسبحانه وتعالى عن قول من عبد سواه واتخذ الها غيره علوا كبيرا نحمده بالحمد الذي ارتضاه
من خلقه واوجب قبوله على نفسه واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان

تسعة وتسعين لحمه وحيات ان الكافر لم يعرف الله سبحانه ليس من تلك الاسما جعل له
في مقابل كل اسم ودرجة تنين نهشه في قبره واحصل كل ... وهو كما ترى

فصل لكنك تقول انا قد نقيم عند القبر بعد دفن الميت فلا نسمع شيئا من ذلك
السؤال والجواب والخطاب والعتاب وربما كشف عن الميت فراه في القبر على حاله الذي
تركناه عليه ولا نرى معه شيئا من تلك الحيات والعقارب فكيف يمكن التصديق بما يخالف
المشاهدة فاعلم ان منتهى ما تقف ومشاهدتك شيئا من ذلك في عالم الملك لا يمنع
من التصديق به فان هذه الامور من عالم الملكوت وهذه الاذن والعين لا يصلحان لسماع
الامور الملكوتية ومشاهدتها بل انما تدرك تلك الامور بحس اخر من الحواس اما ترى الصحابة كانوا
يؤمنون بنزول جبرئيل ع على النبي ص وتنزل غيره على النبي ص كان يشاهده وهو يخاطبه
وهم لا يشهدونه ولا يسمعون خطابه فان كنت لا تؤمن بهذا فتصحيح اصل الايمان بالملائكة والوحي
اهم واوجب عليك من تصحيح الايمان بعذاب القبر وان كنت امنت بذلك وجوزت ان يرى
النبي ص ما لا تشاهده الامة ويسمع ما لا تسمعه فجوز مثل ذلك فانك في الحية وما تكرر سوالك
استبعاد كونك تنكر احوال النائم في نومه فيه حاله فانه قد يرى في منامه عقارب
وحيات تلدغه او ان اشخاصا يعاقبونه بانواع العقاب ويصرخ عليه باصوات هائلة
وهو يتالم من ذلك غاية التالم ويتاذى بها نهاية التاذي وربما يصيح في اثناء النوم
وربما يعرق ويرعد من شدة الاضطراب مع ان الجالس حوله لا يسمع شيئا من تلك الاصوات

ولا يرون شيئا من تلك الحيات والعقارب والاشخاص التي يسمعها ويشاهدها
في الفضاء المنامية فقس على ذلك عذاب القبر وحياته وعقاربه وغرضنا من هذا مجرد
التشبيه والتقريب وليس المقصود ان حيات القبر وعقاربه خيالية ايضا كحيات المنام وعقاربه
هيهات فانها اشد واقوى من حيات اليقظة وعقاربها بل نسبتها اليها كنسبة
حيات اليقظة وعقاربها الى حيات النوم وعقاربه فان الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا

تذكرة عذاب القبر وهو العذاب الحاصل في البرزخ اعني ما بين الموت والقيمة
مما اتفق عليه الامة سلفا وخلفا وقال به اكثر الملل ولم ينكره من المسلمين الا شرذمة قليلة
لا عبرة بهم وقد انعقد الاجماع على خلافهم سابقا ولاحقا والاحاديث الواردة فيه من طرق
الخاصة والعامة متواترة المضمون وهي اكثر من ان تحصى وقد اورد الشيخ الجليل محمد بن يعقوب
الكليني في كتاب الكافي طرفا منها من طرق اهل البيت عليهم السلام وكذا الشيخ الصدوق محمد بن بابويه
في كتاب الامالي وغيره وقد اشتمل كتاب المشكاة والمصابيح على احاديث متكثرة
في هذا الباب وفي القرآن العزيز آيات يرشد اليه منها قوله تعالى كيف تكفرون
بالله وكنتم امواتا فاحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم ثم اليه ترجعون فقد ذكر [illegible]
اليه وهو البعث في القبر منطوقا ثم على احيائه في القبر كذا ذكر جماعة من المفسرين
منهم الفخر الرازي في التفسير الكبير وقيل الاحياء في القبر للسؤال وفيها وقوله سبحانه
حكاية عن آل فرعون النار يعرضون عليها غدوا وعشيا ويوم تقوم الساعة ادخلوا

ونظرا الى الغرض المطلوب منه فكان الذي هو العمل وثمرته والمقصود الاصلي من التكليف وكان الفضل وهذا العجب
قريب من العجب الذي هو الناشئ من الذي ليس بجيد وذلك بعض العمل الصالح والصوم او التدريس الحمل او الصوم او التدريس
قربة الى الله [illegible] من الالفاظ التي يحركها متصورا لها فلذلك بعينها انما هو الذكر اللساني بعينه فقط وانما النية
المعتبرة انبعاث النفس وميلها وتوجهها الى ما فيه غرضها وطلبها اما عاجلا او آجلا وهذا الانبعاث والميل اذا لم يكن حاصلا لها
لا يمكنها اختراعه واكتسابه بمجرد النطق بتلك الالفاظ وتصور تلك المعاني وما ذلك الا كقول الشبعان اشتهي الطعام واميل
اليه قاصدا حصول الميل والاشتهاء وكقول الفارغ اعشق فلانا واحبه وانقاد اليه واطيعه بل لا طريق الى اكتساب
صرف القلب الى الشيء وميله اليه واقباله عليه الا بتحصيل الاسباب الموجبة لذلك الميل والانبعاث واجتناب الامور المنافية
المضادة له فان النفس انما تنبعث الى الفعل وتقصده وتميل اليه تحصيلا للغرض الملائم لها بحسب ما يغلب عليها من الصفات
فاذا غلب على قلب المدرس مثلا حب الشهرة واظهار الفضل واقبال الطلبة عليه وانقيادهم اليه فلا يتمكن من التدريس بنية التقرب
الى الله سبحانه بنشر العلم وارشاد الجاهلين بل لا يكون درسه الا لتحصيل تلك المقاصد الواهية والاغراض الفاسدة وان قال
بلسانه ادرس قربة الى الله وتصور ذلك بقلبه واثبته في ضميره وما دام لم يقلع عن الصفات الذميمة وقلبه لا عبرة بنيته اصلا
وكذلك اذا كان قلبك عند نية الصلاة منهمكا في امور الدنيا والتهالك عليها والانبعاث في طلبها فلا تتيسر لك توجيهه
بكليته الى الصلاة وتحصيل الميل الصادق اليها والاقبال الحقيقي عليها بل يكون دخولك فيها دخول متكلف لها ومتبرم بها
وقولك اصلي قربة الى الله كقول الشبعان اشتهي الطعام وقول الفارغ اعشق فلانا مثلا فالحاصل ان تحصيل تلك النية
الكاملة المعتد بها في العبادات [illegible] وذلك الميل والاقبال قد يمنع منه الصادق من العوائق والاشغال ولا يتيسر
الا اذا صرفت قلبك عن الامور الدنيوية وطهرت نفسك عن الصفات الذميمة الدنية وقطعت نظرك عن حظوظك
العاجلة بالكلية ومن ههنا [illegible] من العمل كثير لتكثر الصلوات ومعنى قوله افضل الاعمال احمزها
[illegible] ولله ولي التوفيق ۵ [illegible] ۵

هشام بن كلبي از عمران القسام روايت كند كه در روز شهادت امام حسين عليه السلام در كربلا از آسمان آواز آمد كه
ايها القاتلون جهلا حسينا * ابشروا بالعذاب والتنكيل * كل اهل السماء يدعو عليكم * من نبي ومرسل وقبيل
قد لعنتم على لسان ابن داود * وموسى وصاحب الانجيل

التوبة لغة الرجوع وتسند الى العبد والى الله سبحانه ومعناها على الاول الرجوع عن المعصية الى الطاعة وعلى الثاني
الرجوع عن العقوبة الى اللطف والتفضل وفي الاصطلاح الندم على الذنب لكونه ذنبا فخرج الندم على شرب الخمر
لاضراره بالجسم وقد يزاد مع الندم عزم ترك المعاودة ابدا والظاهر ان العزم لازم لذلك الندم غير منفك عنه
والكلام الجامع في هذا الباب ما قاله بعض ذوي الالباب من ان التوبة لا تحصل الا بحصول امور ثلثة اولها
معرفة ضرر الذنوب وكونها حجابا بين العبد ومحبوبه وسموما قاتلة لمن يتناولها فاذا عرف ذلك وتيقنه حصل
حالة ثانية هي التألم لفوات المحبوب والتأسف على فعل الذنوب وهذا التألم والتأسف هو المعبر عنه
بالندم واذا غلب هذا الالم حصل حالة ثالثة هي القصد الى امور لها تعلق بالحال والاستقبال والماضي فالمتعلق
بالحال هو ترك الذنب الذي هو مشغول به والمتعلق بالاستقبال هو العزم على عدم العود اليه الى آخر العمر والمتعلق
بالماضي هو تلافي ما يمكن تلافيه من قضاء الفوائت واداء المظالم فهذه الثلثة اعني العلم والندم
والقصد المذكورات امور مترتبة في الحصول وقد يطلق على مجموعها اسم التوبة وكثيرا ما يطلق على الثاني
اعني الندم وحده ويجعل الاول مقدمة لها والثالث ثمرة متأخرة عنها وقد يطلق على مجموع الندم والعزم
وقد عرفها بعض اصحاب القلوب برجوع القلب عن الحكم السابق وبعضهم باذابة الاحشاء لما سلف من الخطاء
وبعضهم بخلع لباس الجفاء وبسط بساط الوفاء والمراد بقبول التوبة اسقاط العقاب المترتب
على الذنب الذي تاب منه وسقوط العقاب بالتوبة مما اجمع عليه اهل الاسلام وانما الخلاف في انه هل يجب على الله
حتى لو عاقب بعد التوبة كان ظلما او هو تفضل يفعله سبحانه كرما منه ورحمة لعباده المعتزلة على الاول
والاشاعرة على الثاني واليه ذهب الشيخ ابو جعفر الطوسي قدس الله روحه في بعض كتبه الكلامية
وتوقف المحقق الطوسي طاب ثراه في التجريد ومختار الشيخين هو الظاهر ودليل الوجوب مدخول [illegible]
وروي عن النبي صلى الله عليه وآله [illegible]

[illegible]

جاهل چو سگ [illegible] بکند • [illegible] • [illegible] • [illegible]

في اربعة اخرى طلبنا الغنى في المال فوجدناه في القناعة وطلبنا الجاه في الحسب فوجدناه في الادب
التقوى وطلبنا الراحة في الثروة فوجدناها في قلة المال وطلبنا النعمة في اللباس والطعام
فوجدناها في البدن الصحيح وقال علي عليه السلام اربعة اشياء قليلها كثير الوجع والفقر والنار
والعداوة وقال حاتم الاصم اربعة اشياء لا يعرف قدرها الا اربعة الشباب لا يعرف قدرها
الا الشيوخ والعافية لا يعرف قدرها الا اهل البلاء والصحة لا يعرف قدرها الا المرضى والحيوة لا يعرف
قدرها الا الموتى وقال بعض الحكماء ان ادم اربع يحيا باحدهن من الملك روحه
ومنها الورثة ماله ومنها الدود جسده ومنها الخطايا يوم القيمة عليه وقال علي عليه السلام ان اصعب
الاعمال اربع خصال العفو عند الغضب والجود في العسرة والعفة في الخلوة وقول الحق لمن يخافه ويرجوه

باب الخامس قال النبي صلى الله عليه وآله خمسة من خمسة محال من استخف بالعلماء
خسر الدين ومن استخف بالامراء خسر الدنيا ومن استخف بالاخوان خسر المنافع ومن استخف
بالازواج خسر [illegible] ومن استخف [illegible] خسر طيب المعيشة وقيل الظلمات خمس والسراج لها خمس
حب الدنيا ظلمة والسراج التقوى والذنب ظلمة والسراج التوبة والقبر ظلمة والسراج لا اله الا الله والاخرة
ظلمة والسراج العمل الصالح وقيل مرفوعا الى النبي صلى الله عليه وآله [illegible] خمس انهم
اهل الجنة المرأة الراضي عنها زوجها والولد البار على والديه والتائب من الذنب والراضي عنه ابواه والفقير
الصابر العيال وقيل خمس هي علامات المتقين لصحبة انه لا يخالط الا من صلح معه الدين ويغلب
الفرج [illegible] واذا اصابه شيء عظيم من الدنيا رآه وبالا واذا اصابه شيء قليل منها اغتنم وذلك [illegible]
بطن من الحلال خوفا ان يكون الحرام ويرى الناس قد نجوا ويرى نفسه قد هلك وقال علي عليه السلام

لولا خمس خصال لصار الناس كلهم صالحين القناعة بالجهل والحرص على الدنيا والشح بالفضل
والرياء في العمل والإعجاب بالرأي وقال يحيى بن معاذ من كثر علمه كثر شربه ومن كثر طعمه
كثر لحمه كثرت شهوته ومن كثرت شهوته كثرت ذنوبه ومن كثرت ذنوبه قسا قلبه ومن قسا قلبه غرق
في آفات الدنيا وزينتها وقال شقيق البلخي اختار الفقراء خمسا والأغنياء خمسا اختار الفقراء
راحة النفس وفراغ القلب وعبودية الرب وخفة الحساب والدرجة العليا واختار الأغنياء
تعب النفس وشغل القلب وعبودية الدنيا وشدة الحساب ونقصان العمل في الأرض والدرك السفلى
وعن أنطاكي خمس من دواء القلب مجالسة الصالحين وتلاوة القرآن وخلاء البطن وقيام الليل
والتضرع عند الصبح وعن بعض الحكماء بين يدي المؤمن خمس عقبات من جاوزهن نال التقوى
اختيار العسر على النعم واختيار الجهد على الراحة واختيار الذل على العز واختيار القوت
على الفضول واختيار الموت على الحياة وعن سفيان الثوري لا يجتمع حب الدنيا لأحد إلا
وعنده خمس خصال طول الأمل وحرص الغالب وشح شديد وقلة الورع ونسيان الآخرة
وقال حاتم العجلة من الشيطان إلا في خمس خصال فإنها من سنة رسول الله إطعام الضيف
إذا نزل وتجهيز الميت إذا مات وتزويج البكر إذا أدركت وقضاء الدين إذا حل والتوبة
من الذنب إذا فرط وقال شقيق البلخي يعرف المرء بخمسة أشياء لم يغفر الذنب ولم يندم عليه
ولم يعلم أنه قبل ولم يعزم على التوبة ويقنط من رحمة الله وعن علي عليه السلام عليكم بخمس خصال فاعملوا للدنيا
بقدر حاجتكم إليه وخذوا من الدنيا بقدر عمركم فيها واذنبوا إلى الله بقدر طاقتكم على عذابه
وتزودوا بقدر مكثكم في القبر واعملوا للجنة بقدر ما تريدون فيها فصل باب خمس الأخلاق

أدخلوا آل فرعون أشد العذاب وهذا العطف يقتضي أن العرض على النار
غدوا وعشيا غير العذاب بعد قيام الساعة فيكون في القبر وعن الإمام أبي عبد الله جعفر
ابن محمد الصادق عليه السلام هذا في نار البرزخ قبل القيامة إذ لا غدو ولا عشي في يوم القيامة
ثم قال عليه السلام ألم تسمع قول الله عز وجل ويوم تقوم الساعة أدخلوا آل فرعون أشد
العذاب ومنها قوله تعالى ومن أعرض عن ذكري فإن له معيشة ضنكا
ونحشره يوم القيامة أعمى فقد قال كثير من المفسرين إن المراد بالمعيشة الضنك عذاب
القبر لقرينة ذكر القيامة بعده ولا يكون أن يراد بها سوء الحال في الدنيا لأن كثيرا من الكفار
في الدنيا في معيشة طيبة هنيئة غير ضنك والمؤمن بالضد كما ورد في الحديث
الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر ومنها قوله تعالى في حق قوم نوح أغرقوا فأدخلوا نارا
والفاء للتعقيب من غير مهلة فالمراد نار البرزخ ولو أراد سبحانه إدخالهم النار يوم القيامة
لكان المناسب الإتيان بثم كما لا يخفى فصل وعليه قد توهم أن القول بتعلق
الأرواح بعد مفارقة أبدانها العنصرية بأشباح أخر كما دلت عليه تلك الأحاديث
قول بالتناسخ وهذا توهم سخيف لأن التناسخ الذي أطبق المسلمون على بطلانه هو تعلق الأرواح
بعد خراب أجسامها بأجسام أخر في هذا العالم العنصري كما زعمه بعضهم ويقسم إلى النسخ
والمسخ والفسخ والرسخ أو فلكية ابتداء وبعد ترددها في الأبدان العنصرية على اختلاف آرائهم

المنفصل في محلها واما القول بتعلقها في عالم اخر بابدان مثالية من البرزخ الى

ان تقوم قيامتها الكبرى فتعود الى ابدانها الاولية باذن مبدعها بالجمع اجزائها المتفرقة

او بايجادها من كتم العدم كما انشاها اول مرة فليس من التناسخ في شيء ولئن سميتموها

فلا مشاحة في التسمية اذا اختلف المسمى وليس انكارنا على التناسخية وحكمنا بتكفيرهم

بمجرد قولهم بانتقال الروح من بدن الى اخر فان المعاد الجسماني كذلك عند كثير من اهل

الاسلام بل بقولهم بقدم النفوس وترددها في اجسام هذا العالم وانكارهم المعاد الجسماني

في النشأة الاخروية قال الفخر الرازي في نهاية العقول ان المسلمين يقولون بحدوث

الارواح وردها الى الابدان لا في هذا العالم والتناسخية يقولون بقدمها وردها اليها في

هذا العالم وينكرون الاخرة والجنة والنار وانما كفروا من اجل هذا الانكار انتهى كلامه

ملخصا فقد ظهر البون البعيد بين القولين والله الهادي. ختام اورد في

بعض احاديث اصحابنا رضي الله عنهم ان الاشباح التي تتعلق بها النفوس ما دامت في عالم البرزخ

ليست باجسام وانهم يجلسون حلقا حلقا على صور اجسادهم العنصرية يتحدثون ويتنعمون بالاكل

والشرب فانهم ربما يكونون في الهواء بين السماء والارض يتعارفون في الجو ويتلاقون وامثال

ذلك مما يدل على نفي الجسمانية بعض لوازمها على ما هو منقول في الكافي وغيره

عن امير المؤمنين والائمة من اولاده عليهم السلام لعلك تقول ان الاشباح ليست كما قالوا ما دامت ... [illegible]

جمع كنند مانند وهلاك شوند. همه باد و مرگ كي و بمرده كان افتخار كنند. خساست مردم

از بسياري سخنهاي بيفايده و از اخباري كه كنند بحري كه از و مسئول نشود بشناسند

وعلامت احمق كسي است كه بر نفس خود اندر گمان كند طبع او قبول نكرده باشد و مذهب او بر

نشر مشتمل نشده باشد. بدانكه انديشه كن پس در قول آر پس در فعل آر كه احوال گردد بدن

دوست دانا مكن باش. زود خشم مباش كه غضب عادت نو گرفته. هر كه امروز نو محتاج بود

حاجت او را بروا مسكن كه تو چه داني كه فردا چه حادث شود. كسي را كه [illegible]

معاونت كن مگر آنكه كه بعمل خود گرفتار باشد. تا [illegible] مفهوم نو گفته حكم [illegible]

انسان مبادرت مكن. حكيم نو قول تنها مباش بلكه تو قول و عمل باش كه حكمت قولي در جهان

ماند و حكمت عملي در الجهان رساند و آنجا باند. اگر تو در نيكو كاري رنجي بري آن رنج ماند

و اگر در بد كاري لذتي بري آن لذت نماند و فعل بد بماند. از امروز نادلي كه ترا آواز

دهند و از آلت استماع و نطق محروم باشي در نيكويي وبه گوييد. سبقي دان كه [illegible]

نشود كه آنجا نه دوست را شناسي و نه دشمن را پس اينجا كسي را استغفار منسوب كردان

و حقيقت شناسي كه جاي خواهي رسيد كه خداوند و بنده آنجا مساوي است پس در اينجا بر كسي

[illegible] خود را كه چه داني كه در جهل كي خواهد بود. و نشد آنكه از عطاي الهي هيچ چيز

بر آن حكمت نبود و حكيم كسي بود كه فكر و قول و عمل او مناسب و متساوي بود. [illegible]

[illegible] كه حفظ كن و فهم كن در هر وقتي كار [illegible] و از هيچ كاري

اذکارهای بزرگ ایشانرا علامت نمای • و در هیچ وقت تا توانی با هیچکس ستیزه مکن
و از خیرات تجاوز جایز مشمار • هیچ ستیزه را در اکتساب حسنه سرمایه مساز •••
حکمت دوست دار و سخن حکما بشنو • هوای دنیا از خود دور کن • در آداب بستوده خود
اصرار مکن • در هیچ کار پیش از وقت بدل مشو • از مصایب شکستگی و خواری
بخود راه مده • با دوست معامله چنان کن که کار محتاج حاکم نشوی • با دشمن معامله چنان کن
که در حکومت ظفر ترا باشد • با هیچکس سفاهت مکن • تواضع با همه کس بکار دار ••
و هیچ متواضع را حقیر مشمار • در آنچه خود را معذور داری برادر خود را ملامت مکن •
بطالع و بخت اعتماد مکن • از فعل نیک پشیمان مشو • با هیچکس
مزاح مکن • بر خیرات مواظبت کن ة این وصایای افلاطون است ة

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اعطني كتابي بيميني والخلد في الجنان بيساري وحاسبني حسابا يسيرا ...

[illegible]

لا تزال ... ة اربعين السابق ة

هداية ورد في الحديث ... يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحا ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

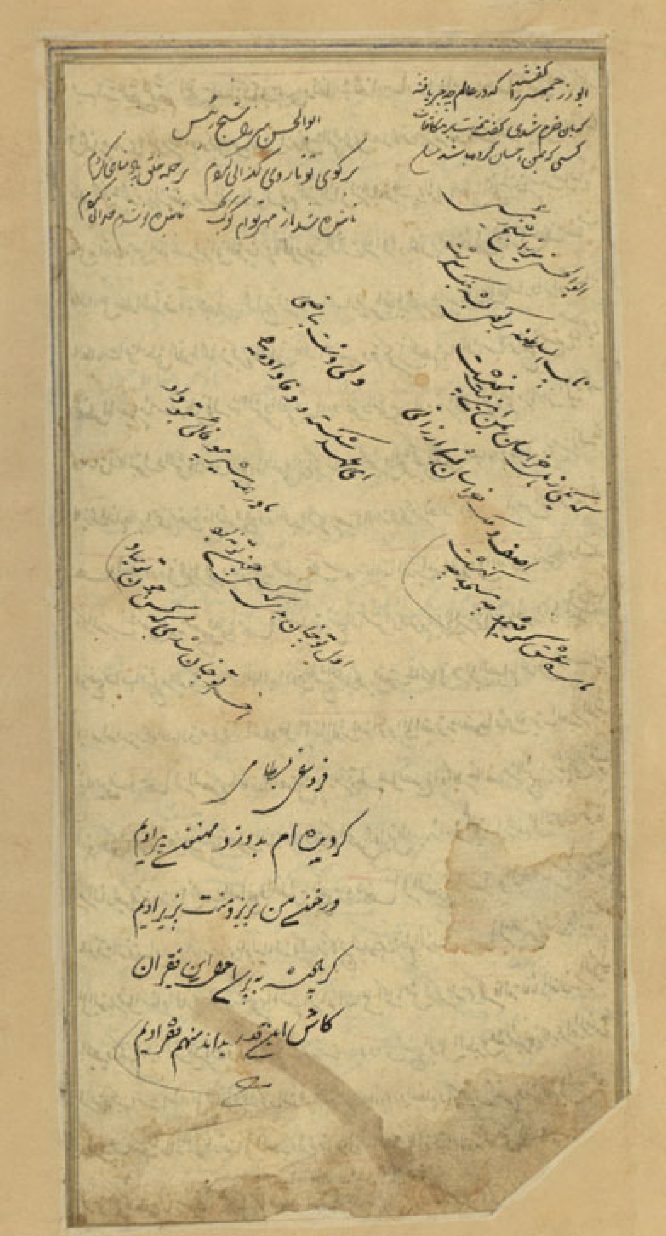

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداوند جان و خرد — کزین برتر اندیشه بر نگذرد

خداوند جان و خداوند رای — خداوند روزی ده رهنمای

خداوند کیوان و گردان سپهر — فروزنده ماه و ناهید و مهر

ز نام و نشان و گمان برترست — نگارندهٔ برشده گوهرست

ازین پرده برتر سخن گاه نیست — ز هستی مر اندیشه را راه نیست

کنون ای خردمند وصف خرد — بدین جایگه گفتن اندر خورد

نخست آفرینش خرد را شناس — نگهبان جانست و آن سه پاس

سه پاس تو گوش است و چشم و زبان — کزین سه رسد نیک و بد بیگمان

وز آن گردد آگه کار جهان — [illegible]

[illegible]

در بیان ... شرف ...

[illegible]

چنین گفت شاعر که ای جان کرم | [illegible] قدم
[illegible] | پناه جهان [illegible] روزگار
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] داستان
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

آغاز داستان

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | چو یعقوب پیغمبر [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] داستان [illegible] | سخن [illegible] داستان [illegible]

در بیان مولود یعقوب

روایت [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
بگفتار پیغمبر [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زن خواستن یعقوب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بس بپرسید از دو کاهی [illegible]
از عزیزی طالب داری خبر
گر کسی این گفت [illegible]
بعد نومیدی ز بیرون در برم

گفت آری [illegible]
آن یکی خوش خفت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
کرد [illegible] کان شکر
[illegible]
زانکه چشم و هم شد محجوب فقد

[illegible]
[illegible]
زانکه عاشق در دم نقدست مست
لاجرم از کفر و ایمان برترست

کفر و ایمان [illegible]
[illegible]
کفر [illegible]
باز ایمان [illegible] لذت [illegible]

[illegible]
[illegible]
مغز خوش [illegible] جان [illegible]
برترست از [illegible]

این سخن پایان ندارد بازگرد
تا برآرد [illegible] از [illegible] گرد
در خور عشق [illegible]
این سخن باقی آن [illegible]

[illegible]
[illegible]
عشق و حقیقت [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
از تو [illegible]

[illegible]
[illegible]
گر [illegible] معشوق [illegible]
همچو [illegible]

[illegible]
[illegible]
زانکه گفتن از برای باورست
جان [illegible]

[illegible]
در میان [illegible]
پس [illegible] خوشی [illegible]
بس جواب [illegible]

این همه دانی [illegible] هستی تن
میکشاند بی مراد من دهن
آنچنان کز عطسه [illegible]
این دهان کرده [illegible]

همچو پیغمبر ز گفتن وز نثار
توبه آرم روز من هفتاد بار

در تفسیر این حدیث [که] استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة او بقیة مرة

لیک آن مستی شود توبه شکن
منسی است این مستی تن جامه کن

حکمت اظهار تاریخ دراز
مستی انداخت بر دانای راز
راز پنهان با چنین طبل و علم
آب جوشان گشته از جف القلم

رحمت بی حد روانه هر زمان
خفته‌اید از درک آن ای مردمان
جامه خفته خورد از جوی آب
خفته اندر خواب جویای سراب

میرود کانجای بوی آب هست
زین تفکر راه را بر خویش بست
زانک آنجا گفت زینجا دور شد
بر خیالی از حقی مهجور شد

دوربینانند و بس خفته روان
رحمتی آریدشان ای رهروان
من ندیدم تشنگی خواب آورد
خواب آرد تشنگی بی خرد

خود خرد آنست کو از حق چرید
نی خرد کو را عطارد آورید

در بیان آنکه عقل جزوی تا بگور بیش نبیند در باقی مقلد اولیا و انبیاست

پیش بینی این خرد تا گور بود
اهل دل را تا قیامت [illegible]

این خرد از گور و خاکی نگذرد
وین قدم عرصه عجایب نسپرد
زین قدم وین عقل رو بیزار شو
چشم غیبی جوی و برخوردار شو

همچو موسی نور کی یابد ز جیب
سخره استاد و شاگرد کتاب
زین نظر وین عقل ناید جز دوار
پس نظر بگذار و بگزین انتظار

از سخن گویی مجویید ارتفاع
منتظر را به ز گفتن استماع
منصب تعلیم نوع شهوتست
هر خیالی شهوتی در ره بتست

گر بفضلش پی ببردی هر فضول
کی فرستادی خدا چندین رسول
عقل جزوی همچو برقست و درخش
در درخشی کی توان شد سوی وخش

ز دل آلوده بهر معصیت نتوان زدود
سخت دشوار است کز آهن زدن

تقوی زد تشویش دام و دانه فارغ بودن است
پیشه زاهد تمام طفلست ذوق کودکان

یک ورق را هر نفس گردانیدن از بیداست
در سخن تا چند باید داد تصدیع زبان

پایه تخت آسمان میکند در سایه اش
شیوه محمود ز نام عدل او نقش نگین

خسروا نام توام افتاده است در حدیث انجم
با خیال نقش پای توسنش خط جبین

کردمان یک سیر به بیش لمعه تیغش خورانده
گز رگ جوهر کمند قدر تا کرده است چین

هیچ کس در حیاتش که بهر نتوان برد به هش
هیبت آنجا جرات شاهان بکر حد زمین

دشمن جاهش نمی‌ساید به رنگ دود صبح
آنقدر پیداست کافغان کردش آه حزین

میکند بیدل دعای دولت پاینده اش ازین
موج آمین میزند از لب روح الامین

تا جهان باشد بهوای خواهش بگذرد از طرب
باد بد تشویش غم با شاه مقصد دین

رنگ بگردشیده با زخم گل
برق خندیده است بر زخم چشم سحاب

از لب دندان نمایت ساز شکنج صدف
در گره خنده است نقد فنای حباب

بر لب خندان زخم شگافت نمکی
بر رخ خندان صبح تیغ کشید آفتاب

حاصل هر خنده گریه بیجا سکلی
کز گل خندان کشند بر سر آتش گلاب

عاقبت هر طرب باخته شور تعب
آخر هر سر گشته خمار عذاب

کس بچنین ورطه فال چه رحمت زند
مسلح امید امر محبت سامان حجاب

[illegible]

قصیده تاریخ سلطان		مخمس غلط شاهم
جبهه خورشید قدرت منظر اوج یقین		حکم فرمای سلاطین متکای عالمین
صاحب عالم خداوند جهان مختار دهر		والی دولت پناه ملت اقبال دین

در تهنیت و تولد توامان

ای آرزو ... رفع حجاب کن — عالم بهار شد چمن انتخاب کن

تنگ طرب گرانیمه آغوش واکند — یک برگ گل بروی دو عالم نقاب کن

هر بوسیم را لحجه شمع میوزد — گلهای شمع هم بهر برگ گلاب کن

هم سلک التقی ست دو گوهر یک محیط — آفاق را بمهر سعادت خطاب کن

در حق جاودانه — این پاک طینتان

یارب مدار زهر که — بود مستجاب کن

آنکه باظهار او شاید بتحقیق ذات — از تتق بیان او گشت مظاهر حجاب

وانکه در آئینه نمبت مازاغ او — علم عیان میزند نقش خیالی بر آب

شمع ولایت ازو مقتبس نور قرب — شخص نبوت بود مفتخر انتساب

پیکر او در ظهور فیض هزار انجمن — سایه او در عدم صبح هزار آفتاب

گر نشدی جلوه گر صورت ایجاد او — ماندی تا روز حشر دیده حق بین بخواب

ور نزدی صبح او از دم هستی نفس — لمعه مهر قدم رفع نکردی حجاب

تا شده تخمیر من آینه دار نمود — آتش سودای گل داده غبارم بتاب

طایر این گلشنم ریخته بال هوس — بسمل این عرصه ام در خم صد پیچ و تاب

مشت خس چشم آشیان مست پر و دربیان — حاصل این آن ناله برق اضطراب

باز درین صورتم حیرت آینه است — صورت کارم ببین حیرت عالم مآب

گر چمن اعتبار هرچه عیان میشود — یکدو نفس بیش نیست بر اثر سیل خراب

چیست این بزم رنگ جام شتابم زند — ارچه شد این گل ز بوی رونق ناب

گل که بپالی بروی خیمه بباغ وجود — باز بدشت عدم از چه نماید شتاب

گرنه شرر باده است ساقی بزم هوا — ور نه چنگ بسته است رود رطب [illegible]

لاله چرا داغ شد یک لب نگرفته جام — سبزه چرا کهربا رم یکمژه ناکرده خواب

قافله بو چرا است دشمن آسوده که — ساغر رنگ از چه روست گردش انقلاب

آینه عرض صبح صیقل نارس نفس — خیمه اقبال بر ... بپادش طناب

منکسف از هر غبار جوهر تابان روز — تیره بهر سایه آینه ماهتاب

مرکب کهنه ست نوح خواص علام — رنگ فرو برده است آینه شیخ شباب

هیچ نشد طی بهرزه ره بحصول ثبات — هیچ در شتر نداشت غیر شکست اکتساب

هیچ شراب است طرف با غوش جام — یک سر مو چون شکست لعبه از مژه در ساز

شور رسد ظهور توام صد نام است — نغمه این ساز دم عشرت صد کوس ناب

در الم آباد یأس چشم گشودن بلاست / عشق بصد داغ درد کرد مرا انتخاب

هرزه رود از نظر نیست جز اشکم روان / هرکه شود گرم رم نیست جز آتشم کباب

مجرم کوس دیگر نیستم از هیچ راه / راه ندارم برون زین نفس از هیچ باب

دیگ جنونی میپزم از نفس سوخته / چشم هوس میدهم از نگه رفته آب

آیینه عبرتم بسکه بحکم وفا / دل بهوا بسته ام خانه الفت خراب

بسکه نفس سوخت یأس در جگر غنچه ها / غنچه بگل طرح داد لعل تبسم جواب

کای ثمر ناله ات داغ دل عاشقان / زینهمه آگاهیت چند بوهم انتساب

آنچه ندارد دوام نیست بغیر از تلف / آنچه نه بندد ثبات نیست بجز انقلاب

نقش فنای ظهور یکقلمست در نظر / اینهمه نامنفعل وانهمه با احتساب

عالم آثار رنگ لوح مثال هواست / زین ورق شسته نقش رو بر نو چه کتاب

سمعت اگر روشنست نیست نهان انجمن / ز آینه با غبار جلوه ندارد حجاب

الفت گل صفتست ورد زبان چند / ضبط نفس صندل طبع صداع اکتساب

رغبت اسباب چیست صنعت هوش [illegible] / بیخودی ساز کن بوی تنزه شتاب

چیست تنزه جهان یاد جمال نبی / کاینهمه آثار رنگ دارد ازان جلوه تاب

برگ حدوث قدم نقد وجود عدم / صورت بحر کرم معنی گنج صواب

رابط علم عیان واسطه آتش جان / خواجه کون و مکان صاحب وحی کتاب

آنقدر باهمت قطع التفات این آن / زخم جوهر نیست کز تیغ نگه خواهد فغان

هر بهار اندیشه دارد رنگ دود در گلشن چمن / از نسیم آب این آیینه میگردد روان

جوهر مژگان تیغ از بیناش روشن است / رو زبانیست اینقدرها سوی زخم دهان

با تکلف صحبت دون مرکب عالی همت / اختلاط آب با آتش ندارد امتحان

از صفاکیشان چه امکان دارد اظهار کمال / جوهر از آیینه روشن نیست جز عیان

ده همت فیضها از وحشت آنان میکند / صبح روشن میشود چون دامن افشان آسمان

رنگ دود از اخگر تابنده میتوان یافتن / دل چو روشن شد خیال غیر میگردد نهان

درد و داغ ناله دل را از طپیدن چاره / تیر چون از خود رود بر جوش میدید کمان

جلوه هیچ شد ز زخم دل بقدر موج چون / این دهن آن به که چون [illegible] باشد بی زبان

گفتگو کم کن صفای دل اگر منظور تست / خانه آیینه خواهد از نفس شد بی صدا ان

پیشه تسلیم مقبول بد و تنگ است لب / سایه [illegible] هیچ کس [illegible] گران

[illegible] چه سازد با بنای رنگ عجز / [illegible]

[illegible] جلوه [illegible] / هرچه ایمان [illegible]

نالهٔ عشاق از اهل هوس جستن خطاست / [illegible] بلبل از کوی خزان

بی زبان [illegible] اسیر از دل / [illegible] مشکل شود [illegible] کاروان

[illegible] / [illegible]

نیست تنها عندلیب انجمن طوفان خروش / دارد از بوی گل هم زیر لب چندین فغان

قید کردن باعث پرواز چندین شکوه است / مست بال تیر غیر از حلقهٔ دام کمان

در محیط زندگانی تا انقدر ها آب هست / بر هوا چون کاغذ باد است کشتی بادبان

محو دیداریم اما جنبش مژگان نخواه / کار لنگر میکند برگشتن اینجا بادبان

جسم تن شد جلوه گر در ما سبکروحی ثانیه / خط مسطر گشت معنی را رگ خواب گران

غیر آب گل ازین دریا بکام خلق نیست / چون صدف هرچند بر شد شکم غنچه دهان

برگ عیش سینه چاکان به تلاش آماده است / زخمها از خون خود دارند بر لب رنگ پان

بی صدایی نیست طبع ظالم از اظهار عجز / شعله ها دود گر آتش کاه گیرد در دهان

چند باشی غافل از کیف حسن سخن / مغز باریک دارد دنباله موی میان

خفته در بستر چند خواهی چشم پوشیدن ز خلق / طالب لیلی آنکه غافل از محمل شدن

نقشها در کمند وحدت از کثرت آب / دشت هم در پنجه کرد آخیت از ریگ روان

[illegible] خون / از نشیب عشق آسودن ندارد [illegible] کمان

[illegible] ورد بیده [illegible] دیگر است / ریشه را در دانه میباشد زبان غنچه خان

کوزه [illegible] سجده آبه همان خوب [illegible] / نیست موجی که باشد غافل از دوی میان

جیب [illegible] در دست امکان [illegible] / چون نفس [illegible] رسید [illegible] منزل [illegible]

در وجود ماست حق عرض مثالی داده اند / [illegible] تا چند [illegible] مهتاب [illegible]

حاصل [illegible] مژگان ماتم دیدگان / تا قیامت باشد از اشک ندامت جیب

در خیال رشتهٔ عمر ابد پیوند او / همچو سوزن کور کرد دیدهٔ کوتاه بین

در تنبیه دادن صف حرص هوا

صف حرص هوا درهم شکستی [illegible] / هر چه جز حق است [illegible] نیازی [illegible]

مشو از اعتبار باطل اکرام خواه [illegible] / [illegible] وهم کو در چشم مغرور آن سیاه [illegible]

[illegible] افتاده است از کف نقد [illegible] دنیا / قیاس ثابت سیاره [illegible]

[illegible] گره بشنو از طوفان عالم [illegible] / فلک کو گشتی [illegible] امکان تباه [illegible]

ز رنگ آمیز دیباجه چند عقل [illegible] / [illegible] آورده [illegible]

[illegible] قدرت [illegible] / همه کر آسمان گردی [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] / [illegible]

حق [illegible] آینه دار [illegible] / [illegible] زنگار باطل [illegible]

[illegible] مخلوق سجود ملائک را / [illegible] اکنون قبله [illegible]

[illegible] / ز وهم ظاهر مظهر [illegible]

حباب [illegible] اسپند [illegible] نظر دارد / تو هم فرما [illegible] لاشریک خویش [illegible]

[illegible] ندارد [illegible] / با قبال [illegible]

وارث صاحبقران سلطان محمد اعظم آن — کز گل جشن زبان وارد چمن در آستین

آنکه بالد آفتاب صبح با آن اوج قدر — صندل ناز از غبار خاک راهش بر جبین

آنکه در آیینه معقد تما باطنش — مضمر راز جهان پیدا چون نقش از نگین

پیش قدرش صبح رفعت میکند زهاد کم — با وقارش کوه تمکین میکند از بر زمین

گر ز جودش مایه نسبت برد دریا و کان — قطره گوهر خیزد هم سنگ یاقوت آفرین

در نسیم خلق او باشد بنیز برگ بهار — بوی گل خو را کند خار از درشتیهای چمن

بحر را آنجا که عدلش حکم همواری کند — زانکه در طره امواج نتوان یافت چین

ور کند منع کدورت از بط سینه ها — تا قیامت زنگ در آیینه ننماید کمین

آستان کعبه تعظیمش شرف خاص بست — گر طوافش سجده بندد با بهشت برین

تا کند دریوزه فیضی ز خوان نعمتش — کاسه میگرداند هر شب طبع فغفور چین

[illegible] قدرش [illegible] — کوس اقبالش [illegible] چون [illegible]

شوکت جمشید از جاهش مثالی بیش — کوش بر آب نه نای جشنش [illegible]

ای مسیحا مرتبت کز نام او بیمار را — رشته عمر ابد گردد نگاه واپسین

پرورا و از نشان سجده گل طینتان — خنده بر فردوس [illegible]

تا حباب از قلزم اداب او آیینه دار — دارد از ضبط نفس حکم حصار آهنین

تا رکاب از مقدم اقبال او دارد نشان — هست کاشانه خورشید [illegible]

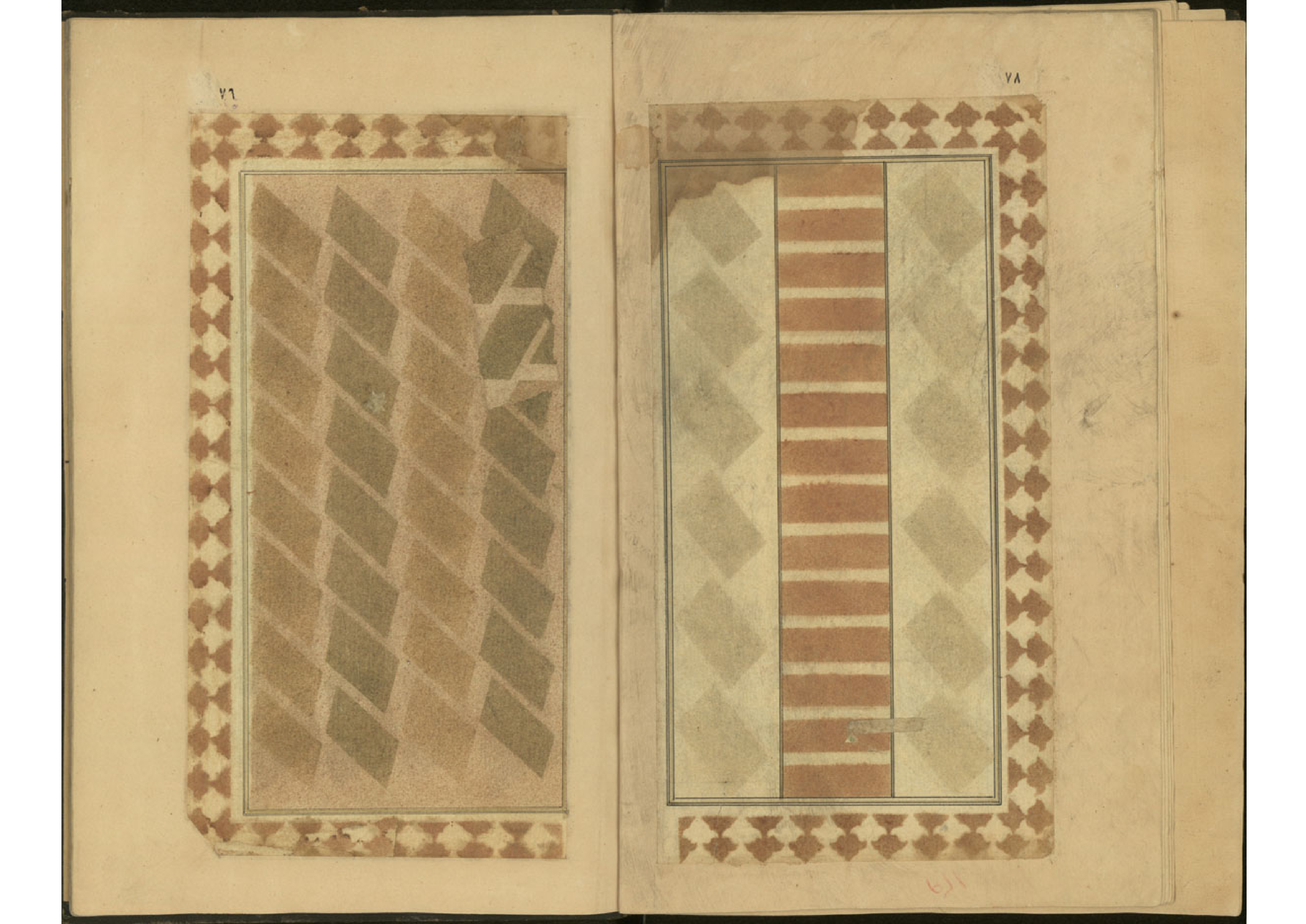

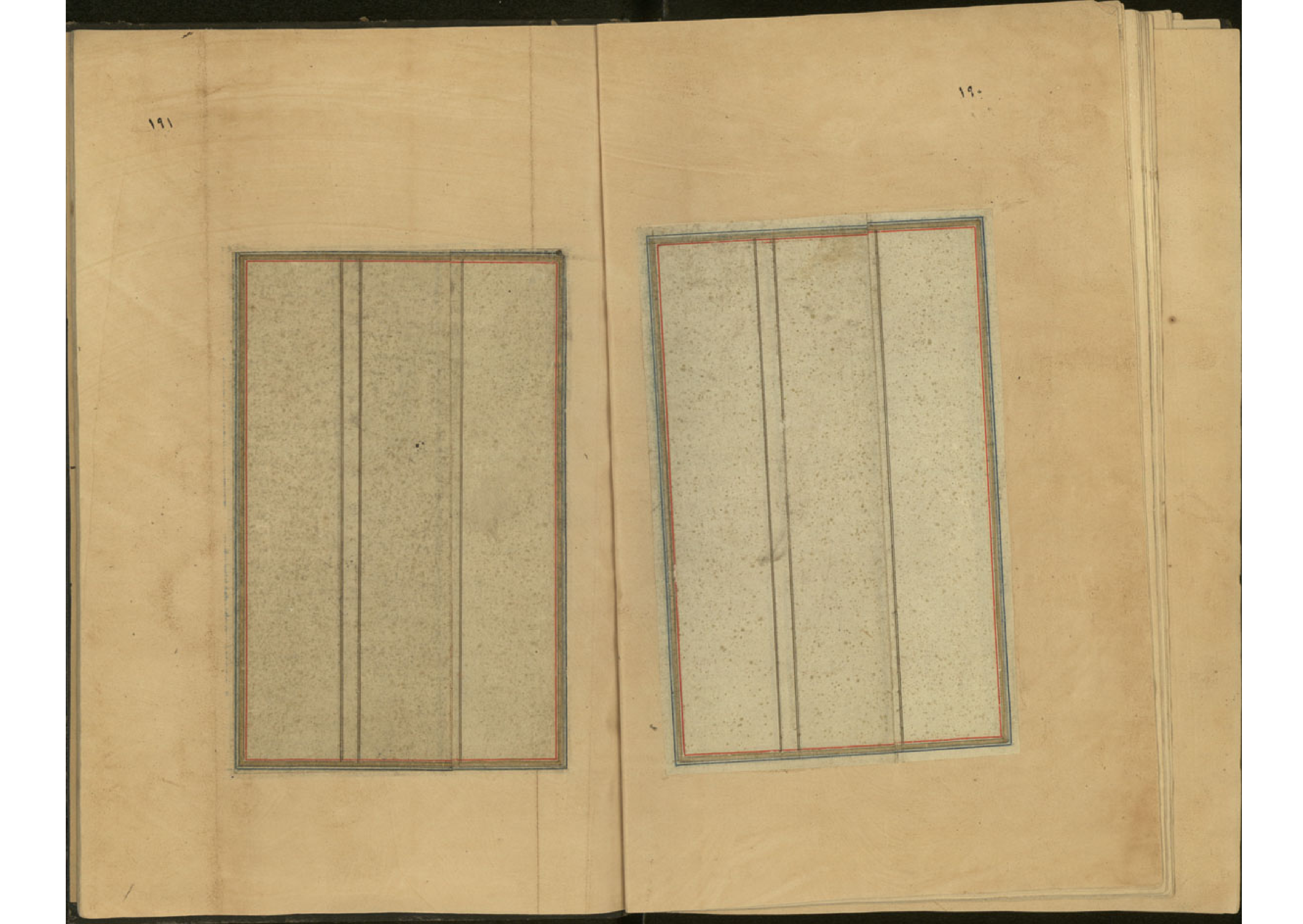

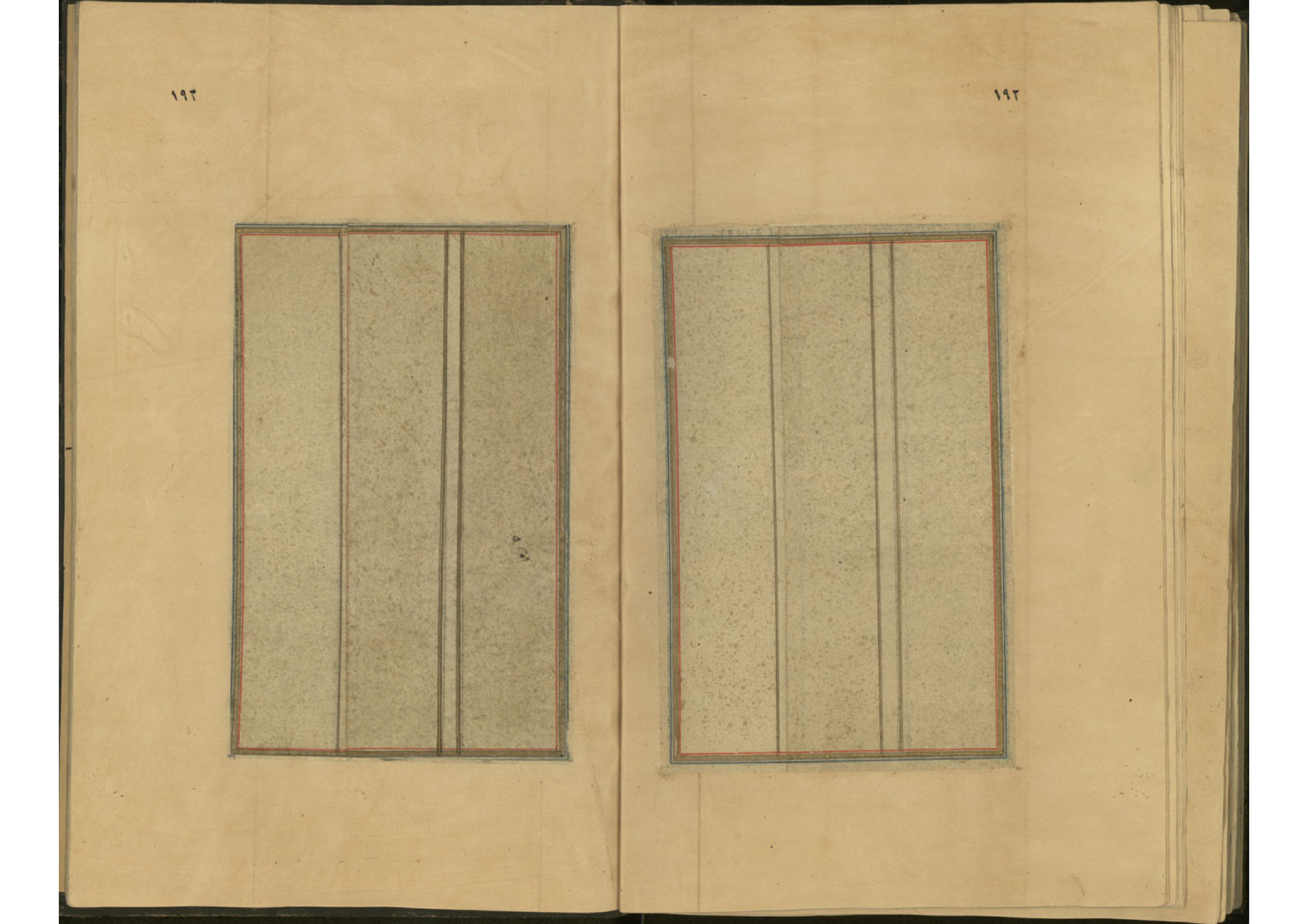

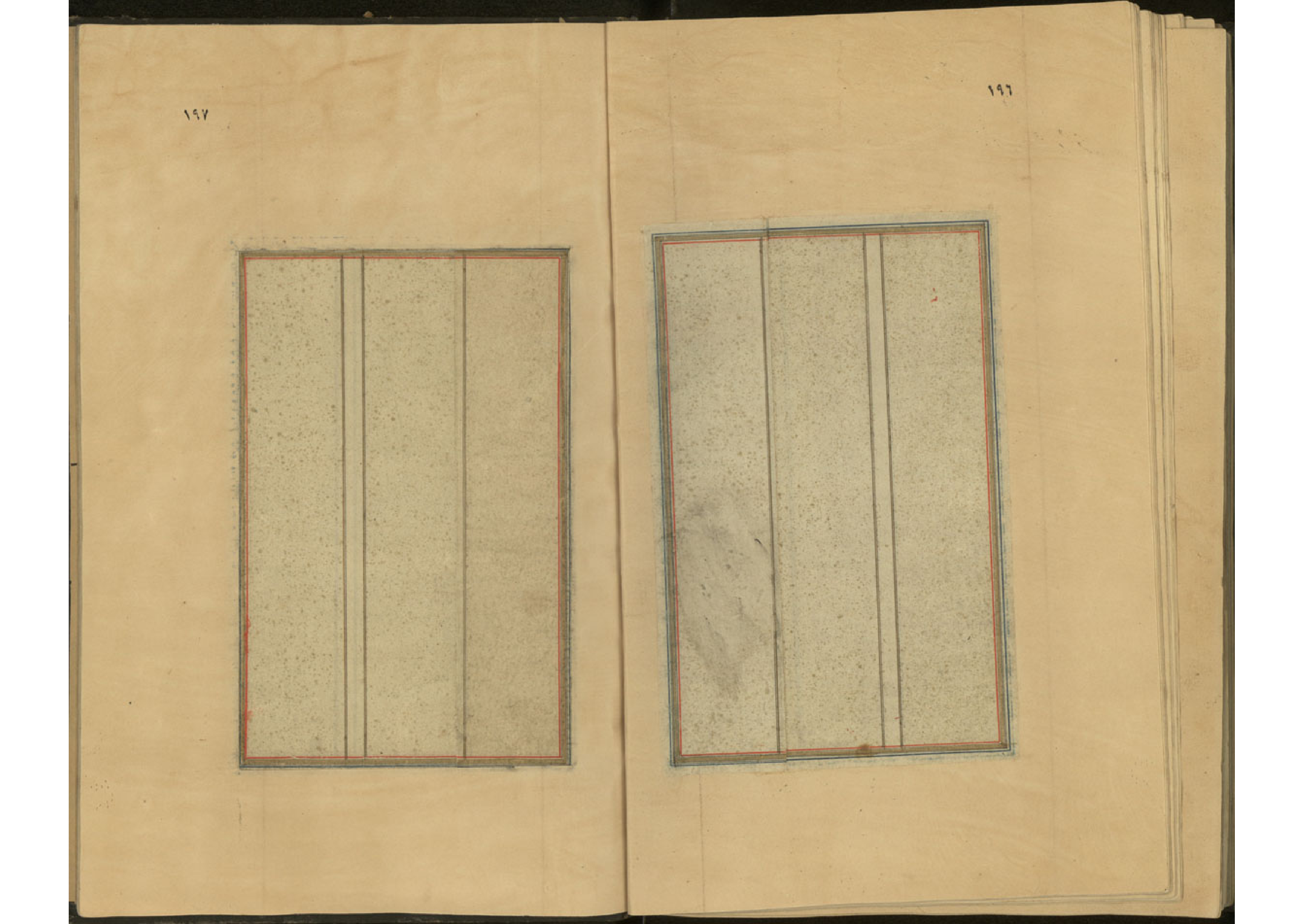

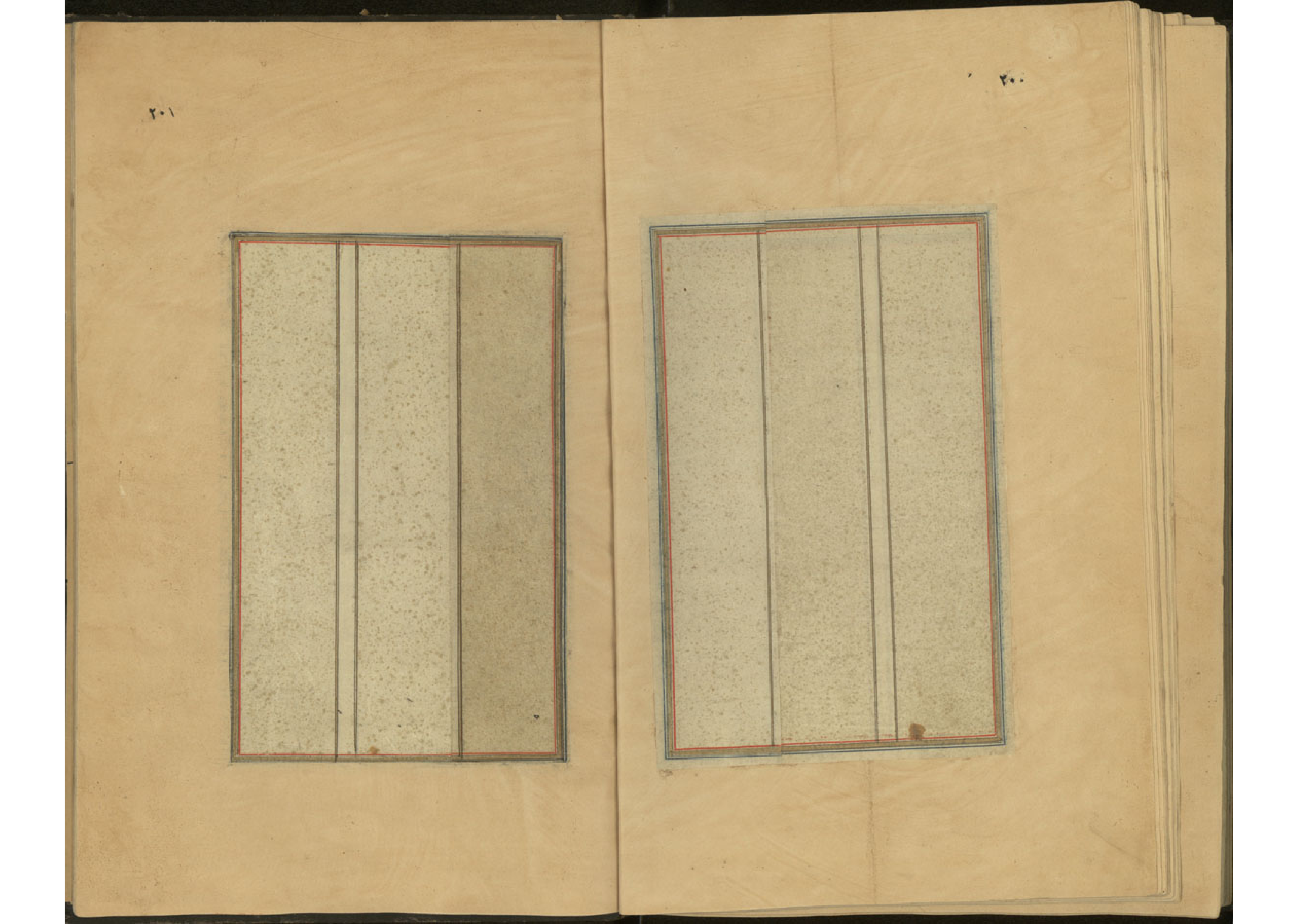

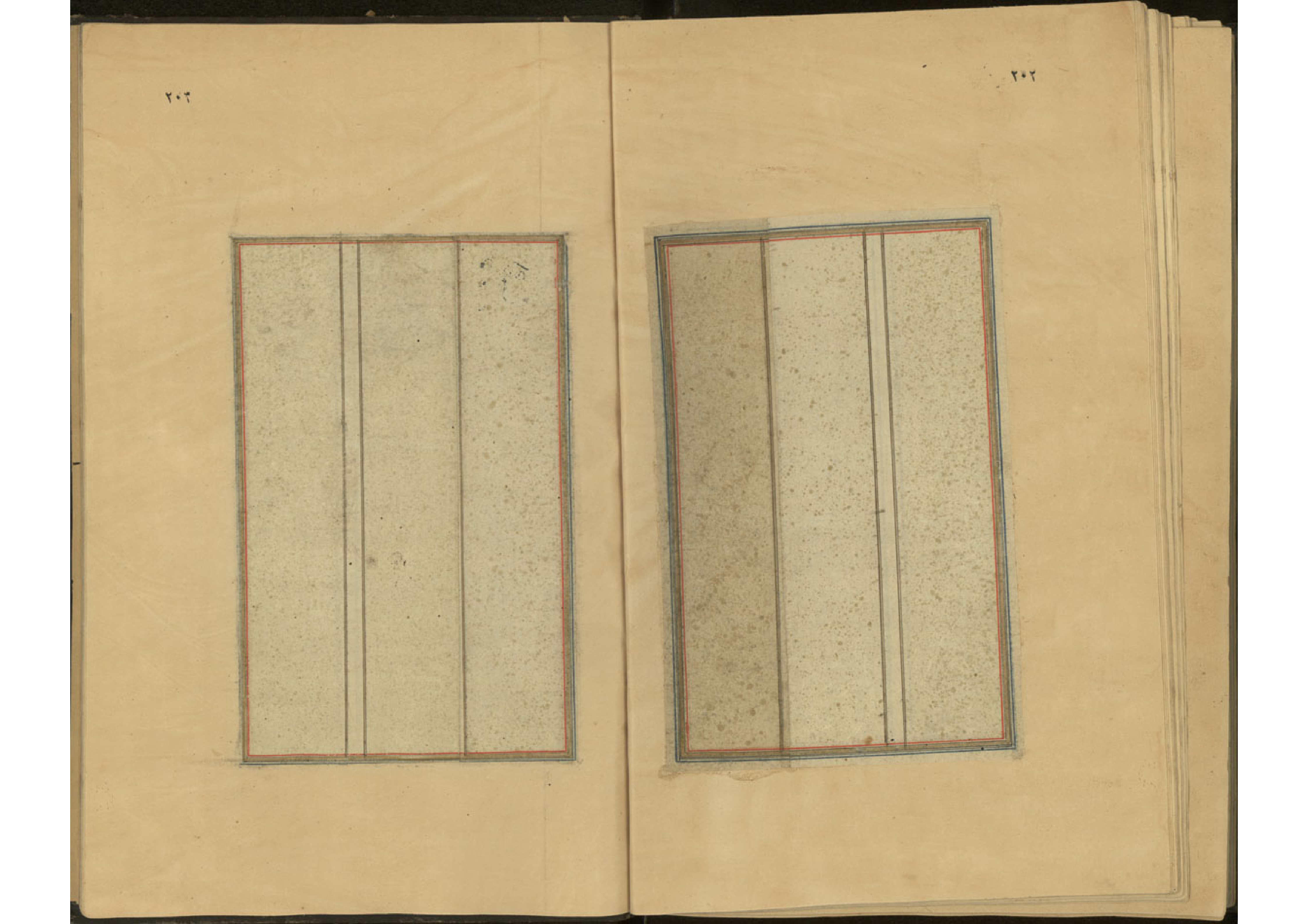

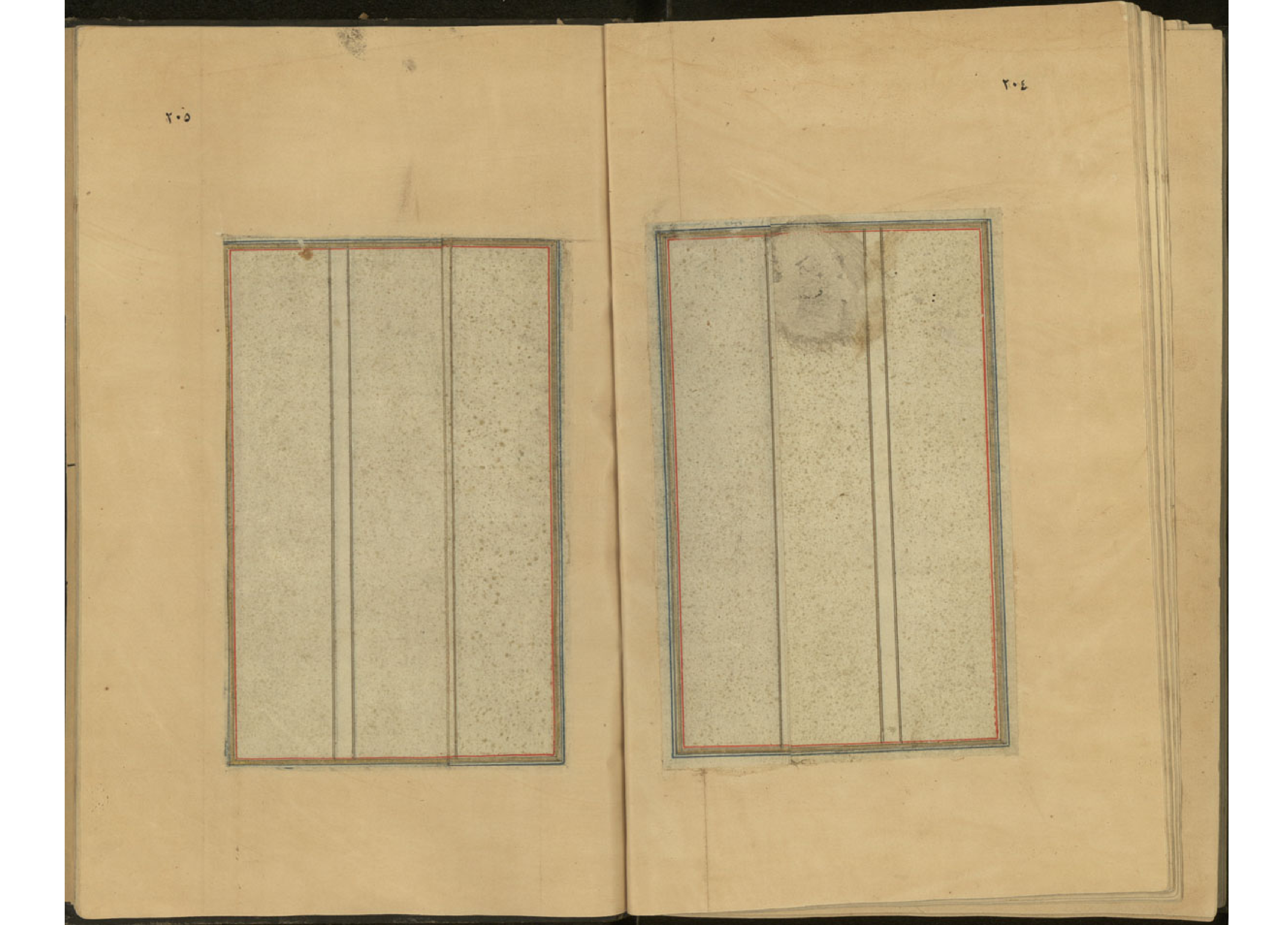

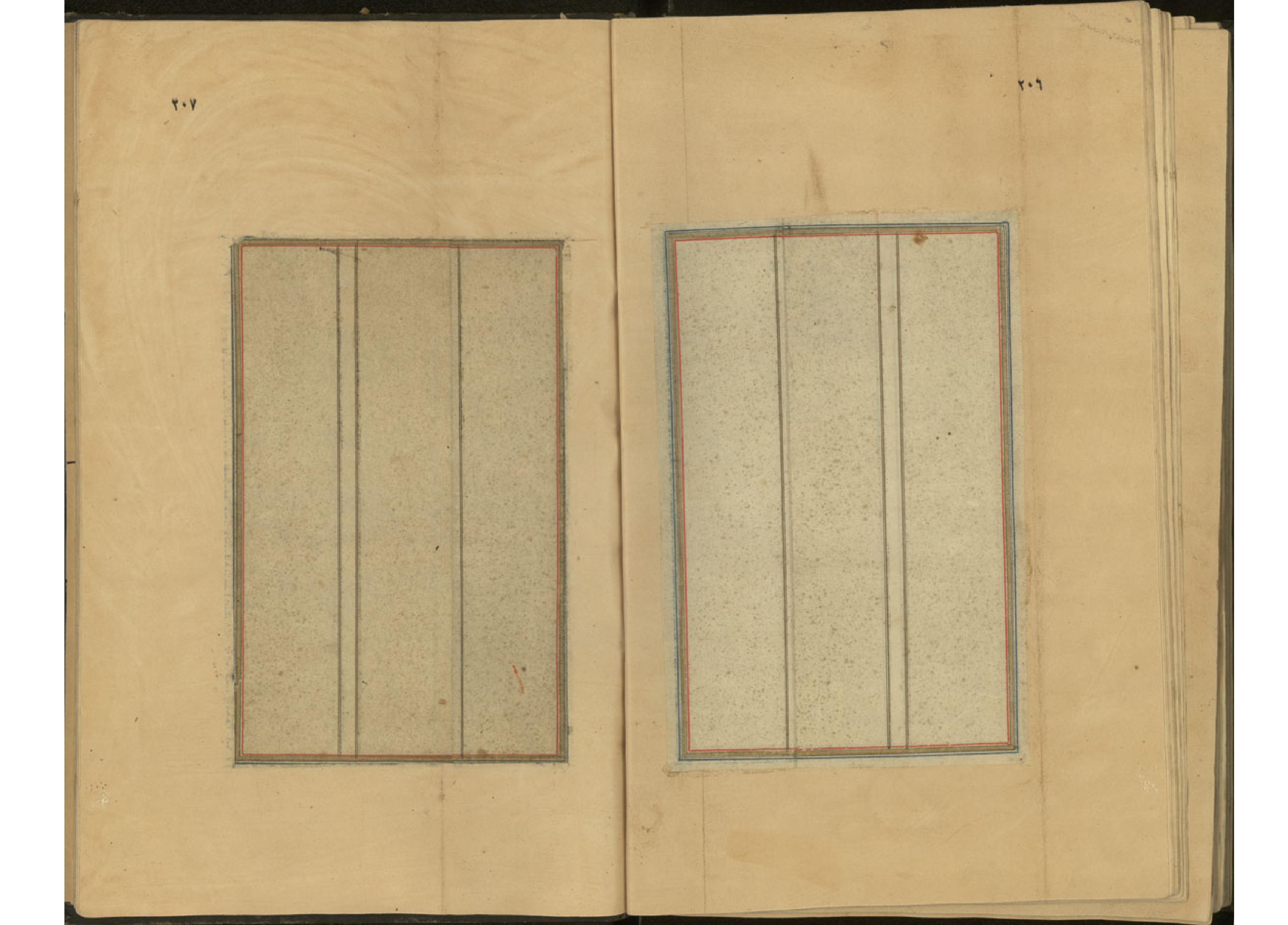

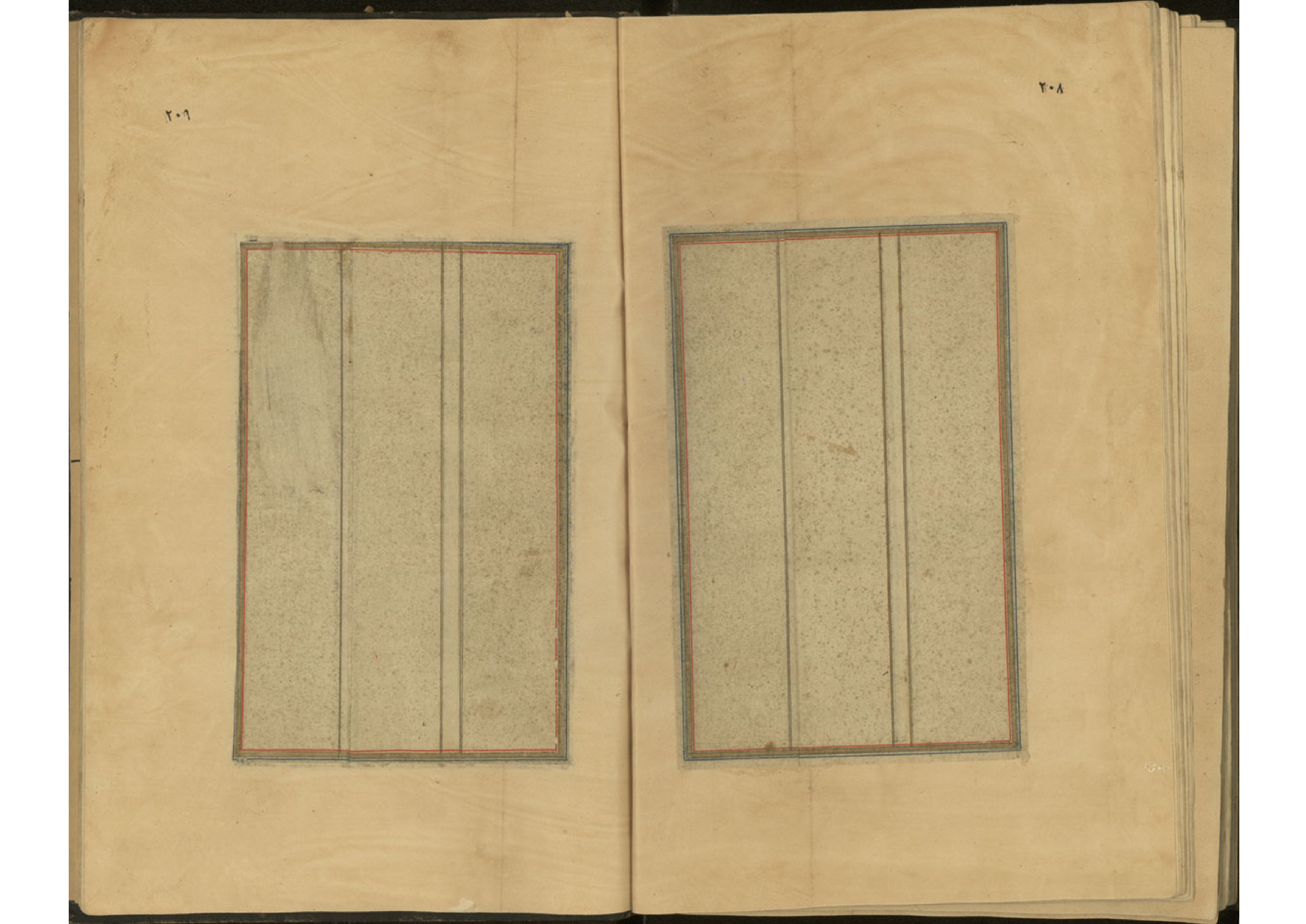
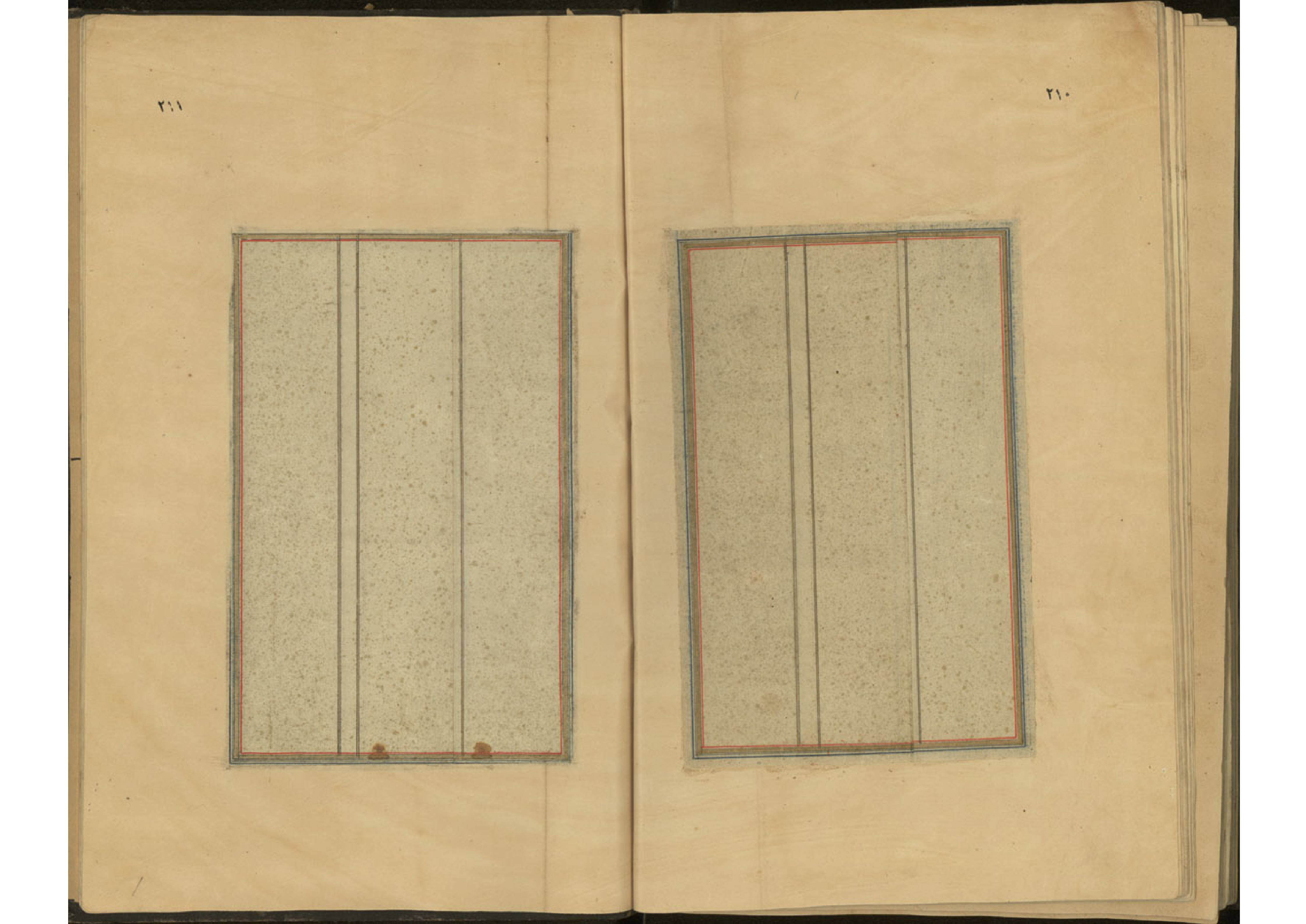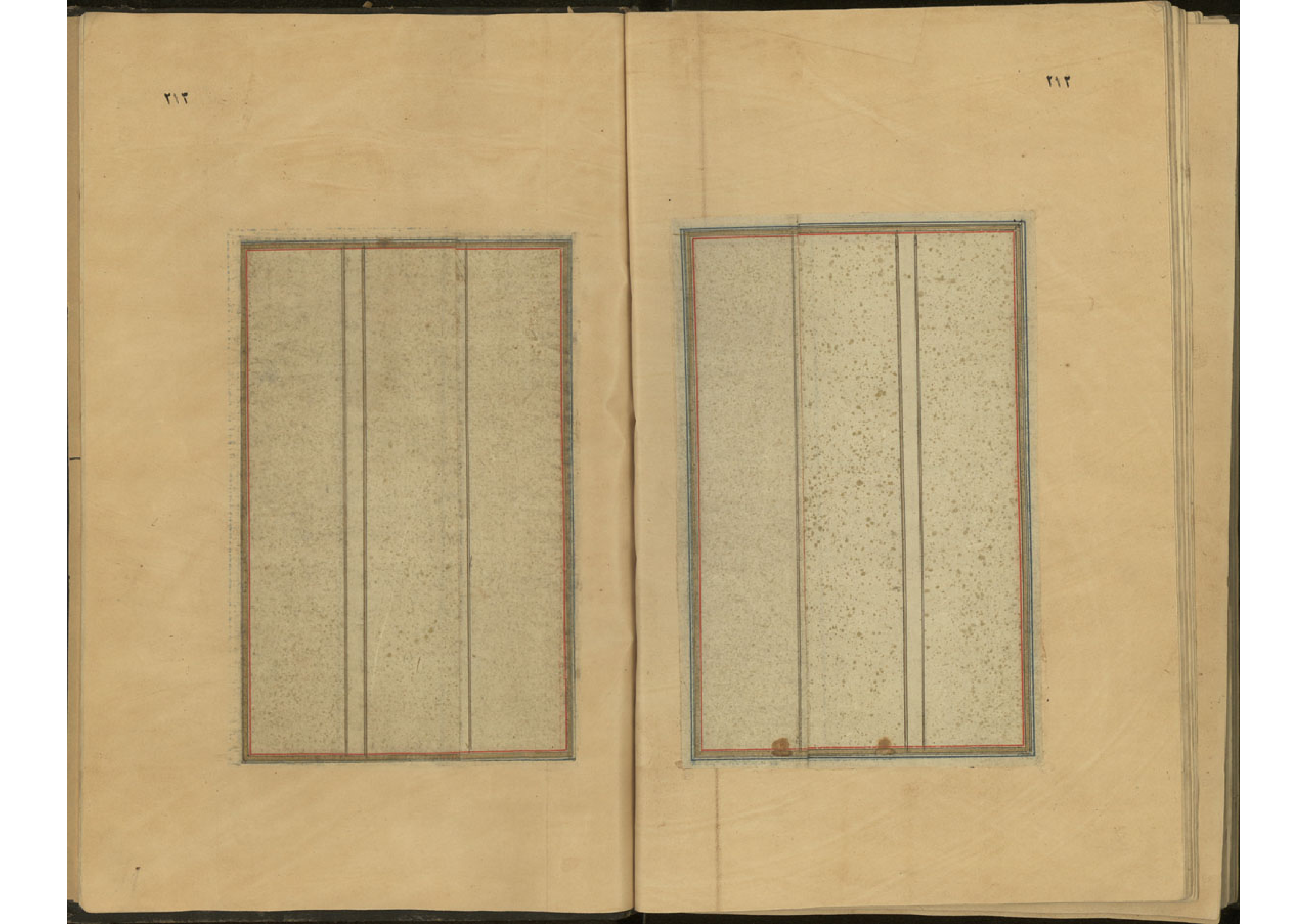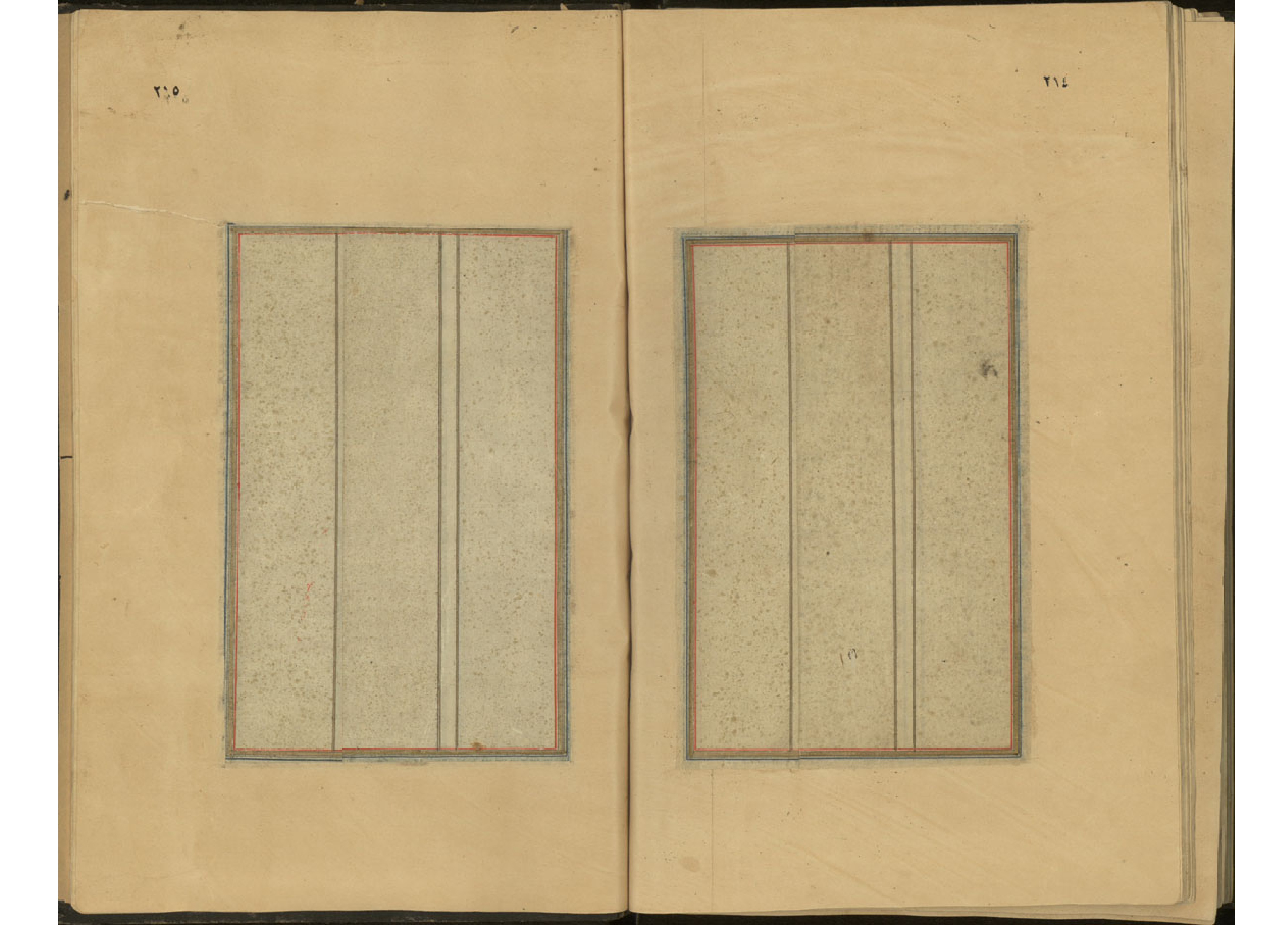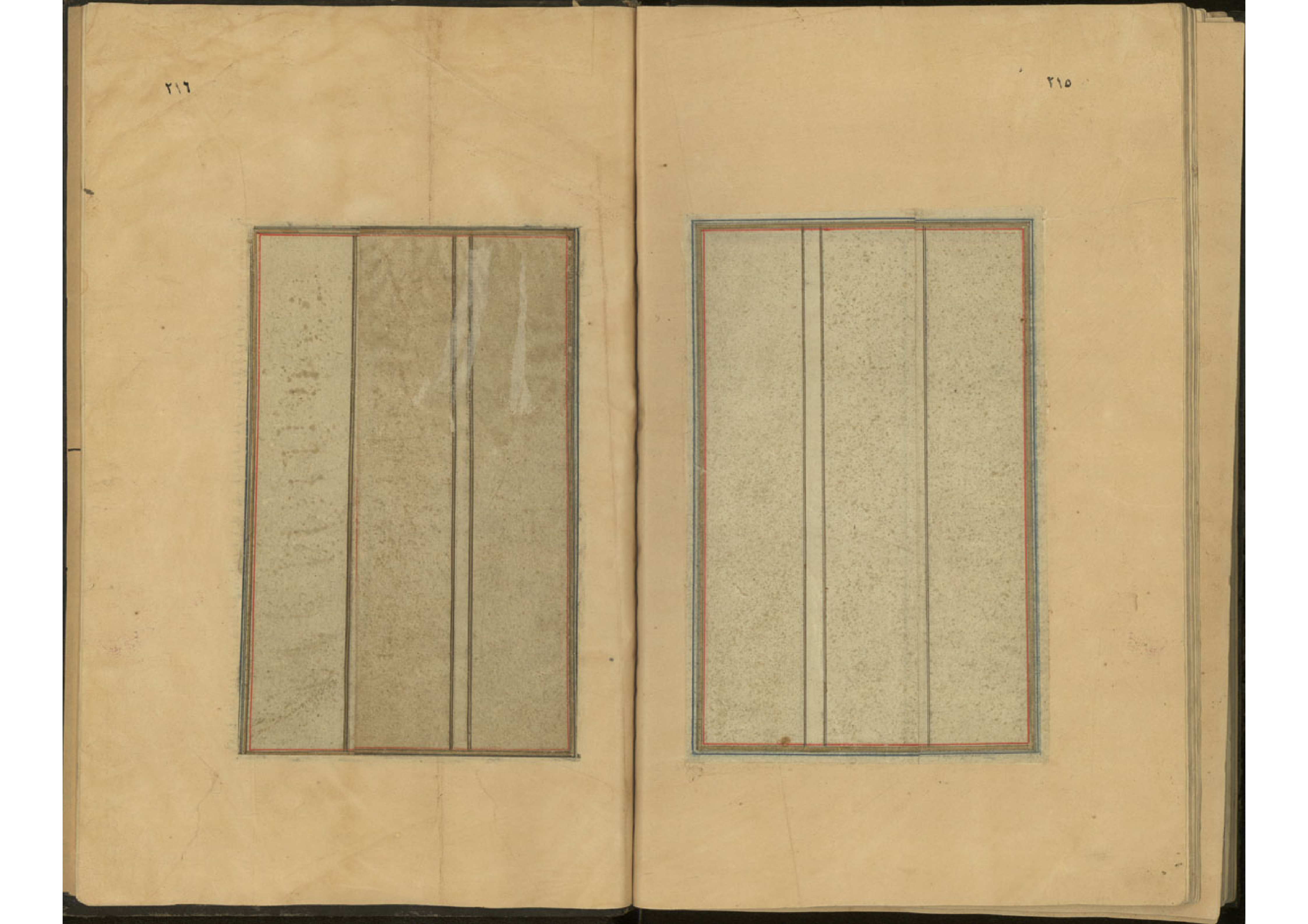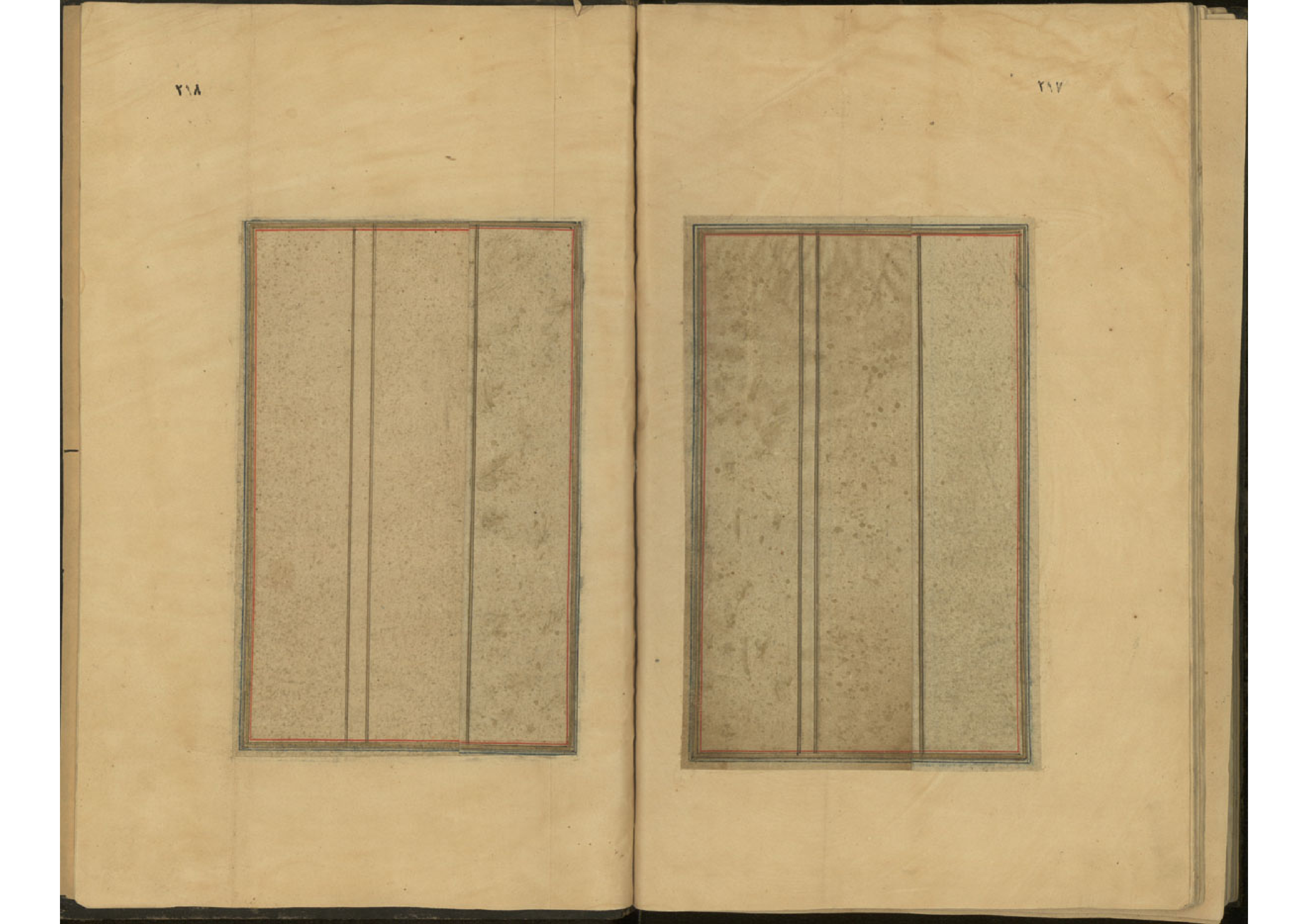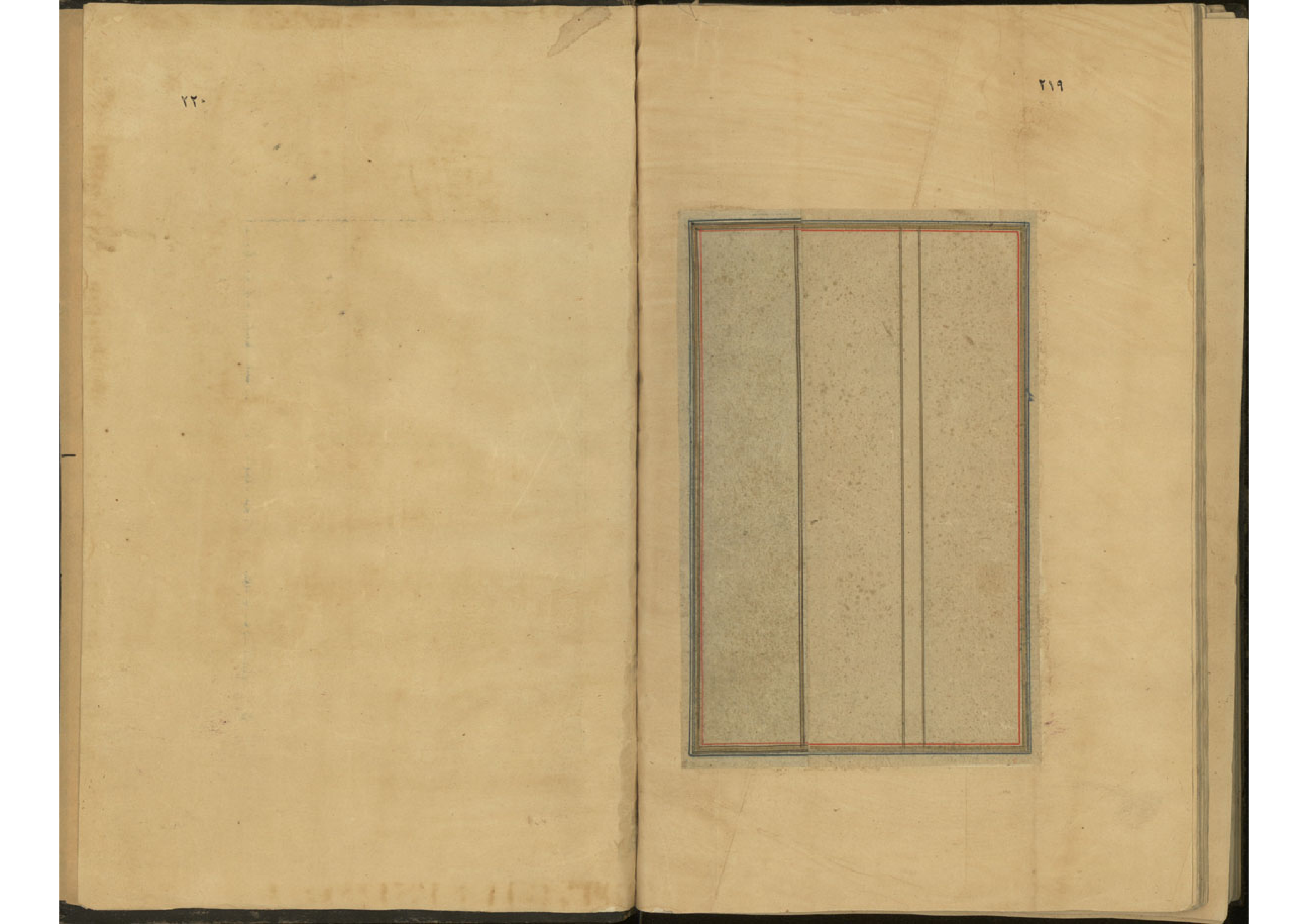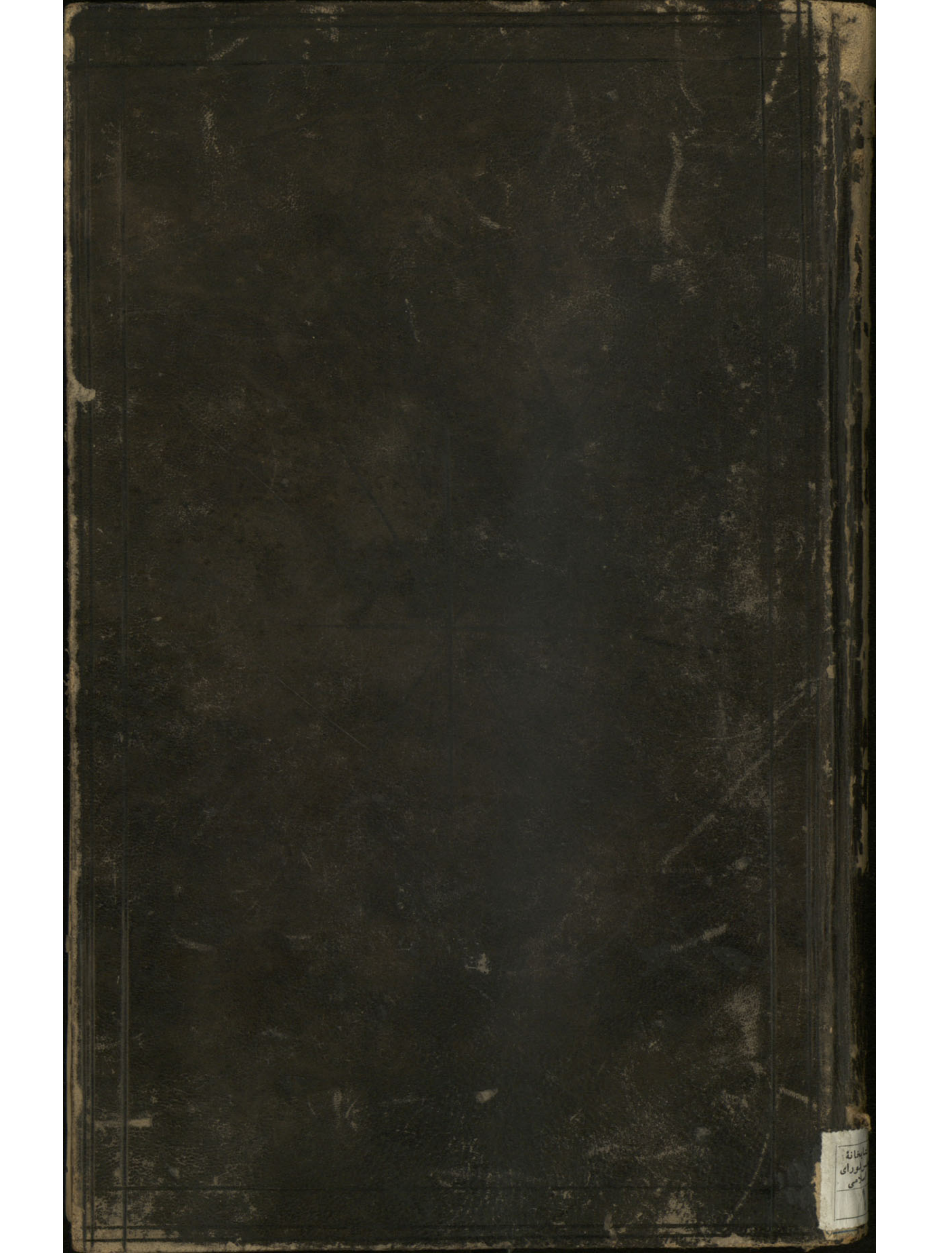
٢٠٩
٢٠٨